



# واعظ متعظ

بزرگداشت مرحوم آیت الله سید عبدالله فاطمی نیا  
علی نظری منفرد | اسماعیل منصور لاریجانی  
و فرزندانشان: سید حسین فاطمی نیا



# بسم الله الرحمن الرحيم



## چراغ راه

از مهمات امور مسأله قضاوت است که سر و کار آن با جان و مال و ناموس مردم است. وصیت اینجانب به رهبر و شورای رهبری آن است که در تعیین عالی ترین مقام قضایی که در عهده دارند، کوشش کنند که اشخاص متعهد سابقه دار و صاحب نظر در امور شرعی و اسلامی و در سیاست رانصب نمایند. و از شورایی عالی قضایی می خواهم امر قضاوت را که در رژیم سابق به وضع آسفناک و غم انگیزی درآمده بود با جدیت سر و سامان دهند؛ و دست کسانی که با جان و مال مردم بازی می کنند و آنچه نزد آنان مطرح نیست عدالت اسلامی است از این کرسی پراهمیت کوتاه کنند، و با پشتکار و جدیت به تدریج دادگستری را متحول نمایند؛ و قضات دارای شرایطی که، ان شاء الله با جدیت حوزه های علمیه مخصوصا حوزه مبارکه علمیه قم تربیت و تعلیم می شوند و معرفی می گردند، به جای قضاتی که شرایط مقرر اسلام را ندارند نصب گردند، که ان شاء الله تعالی بزودی قضاوت اسلامی در سراسر کشور جریان پیدا کند.

و به قضات محترم در عصر حاضر و اعصار آینده وصیت می کنم که با در نظر گرفتن احادیثی که از معصومین - صلوات الله علیهم - در اهمیت قضا و خطر عظیمی که قضاوت دارد و توجه و نظر به آنچه درباره قضاوت به غیر حق وارد شده است، این امر خطیر را تصدی نمایند و نگذارند این مقام به غیر اهلس سپرده شود. و کسانی که اهل هستند از تصدی این امر سرباز نزنند و به اشخاص غیر اهل میدان ندهند؛ و بدانند که همان طور که خطر این مقام بزرگ است اجر و فضل و ثواب آن نیز بزرگ است. و می دانند که تصدی قضا برای اهلس واجب کفایی است.

وصیت نامه امام خمینی، ص ۵۰



هفته نامه حریم امام

صاحب امتیاز:

آستان مقدس امام خمینی

مدیر مسئول:

علی جوادی راد

سر دبیر:

علی عباسی

اعضای تحریریه:

وهاب آریان

سید مهدی حسینی دورود

رشید داودی

محمد رجائی نژاد

مصطفی سلیمانی

سید محمود صادقی

طراح و صفحه آرا:

محسن عبداللهی

نشانی:

تهران حرم مطهر امام خمینی

چاپ:

موسسه فرهنگی هنری عروج / واژه پرداز اندیشه

تماس با نشریه:

۰۹۳۶۷۸۰۳۳۳۶

ایمیل:

harim.emam@yahoo.com







### انقلاب هم از بین برود اشکالی ندارد، به شرطی که!

«اگر ما خطا بکنیم، ما خطا کاریم نه اسلام. کاری نکنید و کاری نکنند و علما کاری نکنند و بزرگان قوم کاری نکنند و متفکران کاری نکنند که اسلام لکه دار بشود، که مکتب لکه دار بشود. ما خودمان از بین برویم اشکالی ندارد؛ نهضتمان هم از بین برود اشکالی ندارد؛ لکن اگر خدای نخواست مکتبمان از بین برود، مکتب که مکتب توحید است، مکتب اسلام است، مکتب خداست؛ اگر ما کاری بکنیم که این مکتب لکه دار بشود، در دنیا بگویند که وقتی که کار به دست خود مردم افتاد، وقتی کار به دست پاسداران اسلام افتاد، گفتند ما پاسداران اسلامیم، اگر کار به دست علمای اسلام افتاد، گفتند ما علمای اسلام هستیم، ما جانشین انبیا هستیم؛ اگر یک وقت خطا واقع بشود، این مسئله از این خطاهای کوچک نیست... امروز اسلام در دست ماست، تا ما چه بکنیم. قرآن کریم در دست ماست تا ما چه بکنیم. آیا کاری بکنیم که به ما بگویند که این هم اسلام! پای اسلام حساب می شود.»

(صحیفه امام، ج ۸، ص ۲۶۰-۳۶۱)

### موضع امام خمینی در برابر کشورهای آمریکا، روسیه و اسرائیل!

«ما با اسرائیل چون غاصب است و در حال جنگ است با مسلمین، روابطی نخواهیم داشت. و اما آمریکا و شوروی؛ اگر دخالت در امور داخلی ما نکنند و با ما روابط حسنه داشته باشند با آنها روابط برقرار خواهیم کرد.»

(صحیفه امام، ج ۵، ص ۳۸۰)

### امام خمینی کدام مسئله را در رأس امور می دانست؟

«این که پیش من اهمیت دارد این اموال نیست؛ این دارایی های جنایتکاران نیست. این که من خیلی به آن اهمیت می دهم، این است که امروز که جمهوری اسلامی اعلام شده است و مردم ایران را از شر آنها، از شر رژیم فارغ می دانند و جمهوری را «اسلامی» می دانند، همه اقشار ملت، خصوصاً آنهایی که در رأس کار هستند، خصوصاً روحانیینی که در رأس کار هستند، اینها جدیت کنند به این که بنیاد خدای نخواست چهره جمهوری اسلام به طور قبیح بین مردم وجود پیدا کند. این اهمیت در رأس همه امور این معناست.»

(صحیفه امام، ج ۸، ص ۱)

### به داد مردم نمی رسید؛ دست کم با پنهان شدن پشت اسلام دین را بدنام نکنید!

«اموال چیزی نیست ببرند، بخورند، یا بگیرند... آن که اهمیت دارد حیثیت اسلام است، که باید کوشش کرد این حیثیت را حفظ کرد. تا حالا مردم می دیدند که خوب، یک دولت طاغوتی است و کارهایش کذا و کذاست؛ وقتی که دولت طاغوتی رفت، مردم توقع دولت اسلامی دارند. مردم توقع دارند که حالا که نمی توانید همه کارها را یک دفعه اصلاح کنید، لکن اینهایی که در رأس کار هستند جوری نباشد که اسلام را هم مثل یک دولت طاغوتی ما عرضه بکنیم.»

(صحیفه امام، ج ۸، ص ۱)

### نفی سیاست تنش زایی و انزوای طلبی از جانب امام خمینی

«مانمی خواهیم در یک کشوری زندگی کنیم که از دنیا منعزل باشد، ایران امروز نمی تواند این طور باشد، بلکه کشورهای دیگر هم نمی تواند این طور باشند که در یک جا بنشینند و مرزهایشان را ببندند؛ این غیر معقول است. امروز دنیا مانند یک عایله و یک شهر است، و یک شهر دارای محله های مختلفی است که با هم ارتباط دارند. وقتی دنیا وضعیتش این طور است، ما نباید منعزل باشیم. ما باید با کشورهایایی که با ما هستند و ما را اذیت نمی کنند، روابط داشته باشیم و آقایان در این فکر باشند که روابط را تحکیم کنند.»

(صحیفه امام، ج ۱۹، ص ۴۱۳)

### از دیدگاه امام خمینی دوام و قوام نظام جمهوری اسلامی به چیست؟

«بر هیچ یک از مردم و مسئولین پوشیده نیست که دوام و قوام جمهوری اسلامی ایران بر پایه سیاست نه شرقی و نه غربی استوار است و عدول از این سیاست، خیانت به اسلام و مسلمین و باعث زوال عزت و اعتبار و استقلال کشور و ملت قهرمان ایران خواهد بود.»

(صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۱۵۵)

### رابطه با کشورهای غیر هم جوار از دیدگاه امام خمینی

«اسلام برای همه است، دل سوز برای بشر است. ما هم تابع اسلامیم، ما هم دل سوزیم برای بشر. ما با هر کس که با ما به طور انسانی رفتار کند، ما با او دوستیم.»

(صحیفه امام، ج ۱۱، ص ۱۴)

### رابطه با کشورهای هم جوار از دیدگاه امام خمینی

«ما با شما که هم جوار ما هستید و فرسخ ها بین دو کشور مرز مشترک است، مایلیم که به طور مسالمت آمیز، به طور انسانی رفتار کنیم.»

(صحیفه امام، ج ۶، ص ۲۲۰)

بیتناهیات



بزرگداشت مرحوم آیت‌الله سیدعبدالله فاطمی‌نیا

## واعظ متعظ

بوده است.

### فعالیت‌های علمی

استاد فاطمی‌نیا از کارشناسان علوم اسلامی بود که به تحقیق و پژوهش در این زمینه نیز اشتغال داشت. از دیگر فعالیت‌های او می‌توان به تدریس در حوزه‌های علمیه، حضور در برنامه‌های مذهبی صدا و سیما به عنوان کارشناس و سخنرانی در مراکز حوزوی و دانشگاهی اشاره کرد.

وی در مورد علم رجال و عرفان نظری دارای آگاهی گسترده بود و در عین حال بیشتر به خطابه در منابر عمومی اشتغال داشت و با این کار خود را مکتوم کرد تا جایی که بسیاری او را به عنوان یک خطیب توانا و استاد برجسته سخن می‌شناختند و از زوایای علمی او بی‌خبر بودند.

آیت‌الله فاطمی‌نیا در باره منبر و خطابه همیشه می‌گفت که بالاترین مدال من همین است که مداح و روضه‌خوان خاندان اهل بیت (ع) هستم.

استاد فاطمی‌نیا از مفسران معروف و زبردست صحیفه سجادیه و نهج البلاغه به‌شمار می‌آمد و در جلسات متعددی در این موارد به سخنرانی می‌پرداخت.

### تألیفات

آیت‌الله فاطمی‌نیا نزدیک به بیست سال روی تصحیح شرح صحیفه ریاض السالکین تألیف مرحوم سیدعلی خان مدنی کار کرد. محصول تلاش‌های ایشان به زیور طبع آراسته نشده است و این اثر ۲۰ جلدی، به زبان عربی است.

تصحیح و تعلیق تفسیر ملاصدرا، شرح غزل امام خمینی (ره)، شرح دعای غیبت حضرت ولی عصر (عج)، چهل حدیث و اثری که بیش از هزار حکمت گردآوری شده از آثار آیت‌الله فاطمی‌نیا است. همچنین کتاب

### گردآوری: سیدمهدی حسینی دورود

آیت‌الله سیدعبدالله فاطمی‌نیا، در سال ۱۳۲۵ هجری شمسی در تبریز به دنیا آمد. پدر ایشان مرحوم میر اسماعیل اصفیایی از روحانیون سرشناس تبریز بود.

### تحصیلات و اساتید

سیدعبدالله از همان کودکی تحت تعلیم و تربیت پدر قرار گرفت و در سن ۱۳ سالگی موفق به حفظ کل قرآن کریم می‌گردد و به همین جهت مورد توجه علما و بزرگان وقت تبریز قرار می‌گیرد.

وی پس از فراگیری دروس مقدماتی در نزد پدر، به نزد مرحوم آیت‌الله مصطفوی تبریزی از عارفان و از شاگردان مرحوم آیت‌الله سیدعلی قاضی می‌رود و مدتی طولانی تحت تربیت ظاهری و باطنی و علم‌آموزی آن عالم برجسته قرار می‌گیرد.

آیت‌الله فاطمی‌نیا در سن ۱۷ یا ۱۸ سالگی به قم مراجعت کرد و در مدرسه حجتیه و فیضیه اقامت گزید. آیت‌الله فاطمی‌نیا حافظه قوی و فهم بالایی داشت و برخی از دروس را به صورت خصوصی نزد اساتید خواند. مرحوم استاد فاطمی‌نیا در ادامه و هم‌زمان، تحصیلات حوزوی خویش را هم دنبال می‌کرده و علاوه بر آیت‌الله مصطفوی از محضر اساتیدی همچون علامه محمدحسین طباطبایی، آیت‌الله الهی تبریزی (برادر علامه طباطبایی)، آیت‌الله محمدتقی آملی، آیت‌الله سیدرضا بهاء‌الدینی، آیت‌الله بهجت و دیگر بزرگان کسب فیض می‌نماید و به دلیل ارتباط صمیمی که با آن بزرگواران دارد از اصحاب سزایشان به حساب می‌آید.

از آن جایی که تمام اساتید وی از شاگردان مرحوم آیت‌الله سید علی قاضی بوده‌اند می‌توان گفت که وی با یک واسطه، از شاگردان آیت‌الله سید علی قاضی طباطبایی

مفضلیات از آثار دیگر آیت‌الله فاطمی‌نیا است.

۱۵ هزار صفحه از دروس و سخنرانی‌های آیت‌الله فاطمی‌نیا که حاصل ۵۰ سال تلاش و مجاهده علمی ایشان است پیاده‌سازی شده است، و قرار است بزودی در فضای مجازی بارگذاری شود.

شرح و تفسیر زیارت جامعه کبیره، پیاده شده سخنرانی‌های ایشان در این زمینه است.

دوره سه جلدی «کتاب نکته‌ها از گفته‌ها» (گزیده‌ای از سخنرانی‌های استاد فاطمی‌نیا، گردآورنده و ناشر: بخش فرهنگی مسجد و حسینیه الزهرا مشهد)، «روضه‌های استاد فاطمی‌نیا»، «فرهنگ انتظار» از دیگر آثار ایشان است.

همچنین از او مقالاتی در نشریات مختلف به چاپ رسیده است.

### وفات

سرانجام آن خطیب توانمند و استاد اخلاق، و مورخ اسلامی و کتاب‌شناس ارزنده که سالیان متمادی در زمینه اخلاق و عرفان، حدیث و شعر عربی تحقیقاتی انجام داده بود بامداد دوشنبه ۲۶ اردیبهشت‌ماه ۱۴۰۱ دارفانی را وداع گفت. حضرت آیت‌الله خامنه‌ای شامگاه دوشنبه با حضور در کنار پیکر مرحوم آیت‌الله فاطمی‌نیا ضمن قرائت فاتحه، بر آن عالم واعظ نماز میت اقامه کرد. مراسم تشییع پیکر مرحوم استاد عبدالله فاطمی‌نیا پس از تشییع در تهران و انتقال آن به شهر مقدس قم، روز سه شنبه ۲۷ اردیبهشت ۱۴۰۱ از مسجد امام حسن عسکری (ع) برگزار شد. پس از طواف پیکر استاد فاطمی‌نیا گرد مضجع شریف بانوی کرامت، آیت‌الله جعفر سبحانی از مراجع تقلید بر پیکر وی نماز خواند و سپس پیکر مطهر ایشان در رواق شهید مطهری حرم حضرت معصومه به خاک سپرده شد.



## قبل از اینکه سخنور و خطیب باشد، عالم بود



حجت الاسلام والمسلمین علی نظری منفرد خطیب توانمند و شهیر در گفت و گو با حریم امام مهمترین ویژگی های مرحوم استاد فاطمی نیا و تفاوت منبر و سبک و سیاق ایشان با دیگران را مورد نظر قرار داد و رفتن او را خسارتی جبران ناپذیر قلمداد کرد.

### دربار ویژگی ها و خصوصیات آیت الله فاطمی نیا بگویید

آیت الله فاطمی نیا شخصیتی بود که علم و عمل را توأم کرد. وقتی خطابه ای ایراد می کرد گویا این خطابه از حاق جاننش نشأت گرفته است. بر اساس روایتی، سخن هنگامی که از دل برآید بر دل می نشیند و اگر از زبان خارج شود، از گوش بیشتر تجاوز نمی کند. کسانی که پای منبر آقای فاطمی نیا می نشستند، می دیدند که ایشان اهل عمل بود و چون اهل عمل بود سخن او در شنونده تأثیر داشت. به همین دلیل دوست داران زیادی داشت. خطیب اگر خود اهل عمل باشد و گفتارش از دل سر چشمه گیرد در نفوس تأثیر می گذارد.

در حوزه علمیه شخصیت هایی را می شناسیم که این گونه بودند. مرحوم آیت الله مشکینی زمانی که درس اخلاق می گفت، مردم گریه می کردند. آیت الله اراکی قبل از انقلاب وقتی خطبه نماز جمعه می خواند، نماز گزاران جمعه اشک می ریختند. امام خمینی (ره) نیز این طور بودند. در روایات آمده است وجود مقدس پیامبر (ص) خطبه ای خواندند که راوی می گوید آن قدر مردم گریه کردند که من ندیدم مثل آن روز مردم اشک بریزند.

این نتیجه این امر است که «سخن اگر از دل برآید بر دل نشیند» آقای فاطمی نیا این گونه شخصیتی بود. سخن واقعاً از دل و روح او نشأت می گرفت و بر دل ها تأثیر می گذاشت.

آقای فاطمی نیا بدون مطالعه هیچ وقت اقدام به ایراد سخن نمی کرد؛ این خیلی مهم است که انسان وقتی بر عرشه منبر می نشیند با دست پر حرف بزند. پیدا بود که آقای فاطمی نیا مطالعه کرده است و وقتی منبری مطالعه کرده باشد مخاطب را جذب می کند.

نکته ای قابل تأمل برای خطبا است که در روایت آمده است؛ روز قیامت خطیب را با خطبه اش می آورند و به او می گویند این حرف ها چیست که زدی و چرا وقت مردم را ضایع کردی؟!

از دیگر خصوصیات ایشان این بود که قبل از اینکه سخنور و خطیب باشد، عالم بود و طبیعی است که سخن عالم، سخن پخته ای است؛ سخنی است که همه

حقیقت عرفان، عرفان اهل بیت (ع) است. عرفان اصیل همان است که اهل بیت (ع) بیان فرموده اند. عرفانی که ما می گوئیم، عرفان اهل بیت است. این عرفان را آقای فاطمی نیا داشت و عرفان اهل بیت را هم خوب بیان می کرد.

همچنین از ویژگی های ایشان این بود که نسبت به خاندان عصمت و طهارت بسیار لایبی، و اهل توسل بود. **می توانیم بگوییم آقای فاطمی نیا صاحب سبک خاصی از منبر بود؟**

بله؛ ایشان سبک مخصوص به خود را داشت. در منبر، متن کتاب یا عبارتی را انتخاب می کرد و می خواند. از کتاب های اخلاقی، تاریخی و گاهی از شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید استفاده و مطالبی را بیان می کرد. آقای فاطمی نیا جاذبه هایی در بیان داشت و افرادی که به ایشان علاقمند بودند، سخنرانی و منبر او را دوست داشتند.

### رحلت ایشان ثلمه ای برای اهل منبر و خطبا بود.

بله؛ همین طور است و این خلأ را احساس می کنیم. خطیب امروز غیر از خطبای گذشته است. امروز اکثر افراد جامعه تحصیل کرده هستند و باید با علوم روز و علوم دانشگاهی فی الجمله آشنا باشند. خطیب گاهی بین دانشجویها می رود و سخنرانی می کند لذا باید با مسائل کلامی و کلام روز آشنا باشد و به شبهات کلامی پاسخگو باشند. با رفتن آقای فاطمی نیا متأسفانه این خلأ ایجاد شد. امیدوارم خدا این خلأ را جبران و پر کند و حوزه های علمیه سعی کنند افرادی نظیر ایشان را پرورش دهند. امروز تبلیغ دین با خطابه است و خطابه خیلی تأثیر گذار است؛ هر چند از شیوه های دیگر می توان برای تبلیغ استفاده کرد اما خطابه تأثیر بسزایی در نشر معارف اسلامی دارد.

**آیت الله فاطمی از خواص و از توده مردم دلربایی می کرد و هر دو قشر را جذب می کرد. دلیل این امر چه بود؟**

اول اخلاص آقای فاطمی نیا بود. دوم، معلومات زیاد ایشان بود؛ معلومات خیلی خوبی داشت و بیان و لهجه ایشان را بر خی ها دوست داشتند. ان شاء الله خدا ایشان را غریق رحمت کند.

جوانب را در نظر می گیرد. چون خطیب اگر صرفاً خطابه خوبی داشته باشد اما مایه علمی لازم را نداشته باشد معلوم نیست حرف هایی که می زند درست باشد. لذا یک خطیب باید مسائل کلامی، تفسیری، اخلاقی، تاریخی و فقهی را بداند و با ادبیات آشنا باشد.

آقای فاطمی نیا در ادبیات عرب خیلی کار کرده بود و در این رشته علمی دقیق بود. اگر ادبیات عرب یک خطیب قوی باشد آیات کریمه قرآن و روایات را خوب می فهمد و خوب بیان می کند.

کتاب دوستی و علاقه و انس به کتاب از خصوصیات دیگر این شخصیت بزرگ بود. آقای فاطمی نیا کتاب های متعدد و کتابخانه عظیمی داشت.

### از دیدگاه حضرت تعالی آیت الله فاطمی نیا جامع الاطراف بود؟

آقای فاطمی نیا با مسائل کلامی، اخلاقی، فقه و تفسیر آشنا بود و کتاب هایی که در کتابخانه داشت نشان می داد که به این مباحث علاقمند است و انسان اگر به چیزی علاقمند باشد در آن زمینه کار می کند و ایشان کار کرده بود.

ایشان کتاب های اخلاقی زیادی را دیده بود و بسیاری از متون و عبارات های اخلاقی را از روی کتب عربی در منبر می خواند. همچنین با صحیفه سجادیه و دعاء مانوس بود؛ انسان جامع الاطراف بود به این معنا که در همه زمینه ها کار کرده بود.

### مرحوم فاطمی نیا در بحث منبر و خطابه چه جایگاهی داشت؟

در منبر باید مخاطب را سنجید و مخاطبان را شناخت. وقتی مخاطبان، افراد بسیطی مثل کودکان هستند، خطیب باید زبان کودک را بلد باشد؛ با جوانان و در حوزه و دانشگاه، خطیب با زبان دیگری سخنرانی می کند. انسان وقتی سرمایه اصلی را داشته باشد در بین همه اقشار صحبت می کند اما اگر سرمایه نداشته باشد طبیعی است که نمی تواند. آقای فاطمی نیا هم در جوامع علمی و هم با مردم معمولی صحبت می کرد.

**آقای فاطمی نیا به دلیل گرایشات و سبک و سیاق عرفانی مورد توجه قرار گرفته بود. از این منظر هم می خواهیم حضرت تعالی نگاه داشته باشید.**

## آیت الله فاطمی نیا سیر عجیبی در ادعیه معصومین داشت

ایشان می گفت دیوان شعر امام خمینی یکی از غنی ترین منابع ادبیات عرفانی است



با چهره دکتر اسماعیل منصوری لاریجانی - استاد فلسفه و عرفان اسلامی و نویسنده آثار ارزشمندی در زمینه عرفان اسلامی، معارف دینی و دفاع مقدس - بیشتر در گفت و گوهای تلویزیونی ایشان با استاد غلامحسین ابراهیمی دینانی در شبکه چهار سیما آشنا هستیم. استاد منصوری لاریجانی در گفت و گو با حریم امام به سلوک عرفانی و مشی اخلاقی مرحوم استاد فاطمی نیا و توفیقات ارزنده او پرداخت.

### مهمترین ویژگی های سلوکی مرحوم آیت الله فاطمی نیا چه بود؟

آیت الله فاطمی نیا معتقد بود که سلوک سه مرحله دارد. به عبارت دیگر سلوک برای انسان سه نوع است؛ سلوک انسان با خود یعنی سلوک نفس، و سلوک انسان با خدا و سلوک انسان با مردم. این تقسیم بندی خیلی خوبی بود و من بسیار روی آن تأمل کردم و دیدم واقعا درست است. انسان اگر برای خود سلوک نداشته باشد سلوک یعنی حرکت معنادار و تعریف شده انسان در زندگی - نمی تواند از مراحل پست نفسانی به مراحل عالی برسد. به تعبیر استاد فاطمی نیا در درون انسان رذائل اخلاقی وجود دارد. همه انسان ها مرتبه ای از رذائل اخلاقی مثل حسد، کینه، خودخواهی، کبر و... دارند. انسان اگر بتواند از منزل رذائل به سوی فضائل حرکت کند، مهاجر نفس می شود و سلوک نفسانی خواهد داشت. آیت الله فاطمی نیا این مراتب را بر اساس آیات و روایات ارائه و ثابت می کرد و می گفت که خداوند به پیامبر (ص) با آن عظمت فرمود «وَأَذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَ خِيفَةً». خداوند معمولاً می گوید آیات من را در آفاق و انفس ببینید: «سَتَرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ»، «وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» و از این قبیل آیات؛ اما در مورد خودش می فرماید: «وَأَذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَ خِيفَةً» یعنی خدا را در درون خود به یاد آور. آنجایی که ما می توانیم به محضر خدا و خدا باوری برسیم و خدا را یاد کنیم در واقع نفس خودمان است؛ آن هم همراه با تضرع و «خیف»، خیف یعنی به شدت دچار خوف و خشیت درونی باشیم. آیت الله فاطمی نیا بهترین و قوی ترین کلیدواژه عرفانی را ذکر می گوید. قرآن را که نگاه می کنیم می بینیم مهمترین کلیدواژه عرفان و سلوک عرفانی ذکر است. سائر مقامات و منازل همه در ذکر

بگیرد باید به مقام محبتین برسد. «وَبَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ» محبتین یعنی کسانی که به کمال انقطاع رسیده باشند. محبتین چه کسانی هستند و چه نشانه هایی دارند؟ «إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ» نام خدا برده می شود قلب شان دچار خشیت می شود «وَ الصَّابِرِينَ عَلَي مَا أَصَابَهُمْ». آیت الله فاطمی نیا این سخنان را بر اساس آیات قرآن ثابت می کرد و معتقد بود که انسان می تواند تمام آداب سلوک و عرفان قرآنی و مشرب اهل بیت (ع) را در قرآن و زندگی اهل بیت (ع) پیدا کند و آنچه که عرفا تاکنون گفته و نوشته اند برگه از هزاران است؛ واقعا هم این سخن درست است. انسان درباره بسیاری از آیات قرآن تأمل می کند، می بیند که اعماق سلوکی و عرفانی در آیات موج می زند. آیت الله فاطمی نیا برای هر کدام از این سه مرحله سلوک یعنی سلوک با خلق، سلوک با نفس و سلوک با خداوند، مقاماتی قائل است. ایشان به منازل السائرین خواجه عبدالله انصاری بسیار علاقمند بود و می گفت ده قسمی که خواجه عبدالله بیان کرده، قسم بدایات آن، همان سلوک نفسانی انسان است؛ قسم وادی ها، سلوک با خداوند است و حقایق هم سلوک با خلق است. واقعا این تقسیم بندی درست است. من در مقدمه شرح منازل السائرین این ها را با شواهد بیان کرده ام. نکته دیگری که باید درباره آداب و ویژگی های سلوکی آیت الله فاطمی نیا بیان کرد این است که ایشان فوق العاده انسان کنومی بود. اگرچه در ظاهر در منابر و منازل بود و در تلویزیون ظاهر می شد اما صحبت های ناگفته فراوان داشت. وی معتقد بود که انسان موجودی است که اگر برای خود معما و رازی بین خود و خدا به وجود نیابد از مدار سلوک تصفیه و تربیت نفس خارج می شود. این حرف برای من خیلی جالب بود.

مستتر است.

تضرع یعنی گریه جاری؛ گریه ای که با اشک و آه همراه باشد. این طور نباشد که فقط بگویم یا الله یا الله. «دُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ» اینجا دیگر با الفاظ و زبان نیست. لذا استاد می فرمود «وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ» همان تفکر است. یعنی انسان زمانی می تواند با نفس خود سلوک داشته باشد که با تفکر همراه شود؛ اینجاست که فکر با ذکر گره می خورد. «بِالْعُدْوِ وَالْأَصَالِ» صبح و شام ذکر را مدام بگویند، چرا؟ «وَلَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ» پس مرز بین غفلت و سلوک نفسانی همین است که انسان باید مدام ذکر بگوید. وقتی خداوند درباره پیامبر (ص) چنین تعبیری دارد، تکلیف ما روشن است. استاد فاطمی نیا ۵ نکته یا منزل عرفانی را در همین آیه شریفه دسته بندی و ثابت می کند که انسان به سلوک نفسانی نیاز دارد. کسی که سلوک نفسانی دارد می تواند سلوک با خداوند داشته باشد. تعریف ذکر از استاد برای من جالب بود؛ می فرمود که ذکر، احضار معرفت در قلب است. انسان به میزانی که به خدا معرفت دارد، می تواند به یاد خداوند باشد. آنهایی که دائم به یاد خداوند هستند معرفت تام و تمام دارند. بنابراین انسان به میزانی که از معرفت خدا برخوردار است او را یاد می کند و به میزانی که خدا را یاد می کند دیگران را به سوی خدا دعوت می کند. «وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَعَمِلَ صَالِحًا وَقَالَ إِنَّنِي مِنَ الْمُسْلِمِينَ» خداوند می فرماید آن کیست که بهترین و خوش گفتارترین سخن ها را بیان می کند. آن سخن چیست؟ دعوت به سوی خدا و عمل صالح است. لذا می فرماید هر چه معرفت انسان به خدا بیشتر باشد، احساس مسئولیت کرده و مردم را به سوی خدا دعوت می کند و عمل صالح انجام می دهد. انسان برای اینکه در مقام ارشاد و هدایت مردم قرار



وجود مامعما بیست حافظ

که تحقیقش فسون است و فسانه  
آقای فاطمی نیا این بیت شعر حافظ را هم زیاد  
تکرار می کرد و می گفت باید در سیر و سلوک نفسانی  
انسان، معماها و رمز و رازهایی بین او و خدا باشد. به  
همین دلیل پایانی برای سیر عرفان و عشق متصور  
نیست.

**آراء و اندیشه های عرفانی آیت الله فاطمی نیا  
ابا مبتنی بر آیات و روایات است؟ چون برخی  
ایشان را به صوفی و درویش بودن متهم می  
کردند.**

نه، ایشان ولایی بود و معتقد بود که تمام عرفانی که  
از نیمه قرن دوم هجری شروع شده تا امروز، و هر چه  
کتاب نوشته اند در برابر مشرب و عرفان قرآنی، برگی  
از هزاران است. وی معتقد بود که ما باید از حقایق  
قرآن رونمایی کنیم و این خزانه علم الهی را بشناسیم.  
آیت الله فاطمی نیا قرآن و معارف اهل بیت (ع) را منابع  
اصیل می دانست و روی این دو کاملاً تکیه می کرد؛  
منابر، سخنرانی و درس و بحث های او همه مبتنی و  
در خدمت آیات و روایات بود. به هیچ عنوان پایبند به  
آداب صوفیه نبود؛ اگر چه مکتب عرفان و تصوف را از  
هم تفکیک می کرد و درست هم، همین است چون  
هر عارفی می توانست صوفی باشد اما هر صوفی  
عارف نبوده است.

**ویژگی خاص منبر آقای فاطمی نیا آیا به خاطر  
مشی عرفانی و سلوک معنوی بود، یا نکات  
دیگری داشت؟**

ایشان می فرمود که چاشنی تأثیر کلام علما در  
ذهن مخاطب، خشیت الهی است. «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ  
مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ» عالمی که دچار خشیت باشد،  
تأثیر گذار خواهد بود. عالم، زمانی که کلام خدا و  
سخن معصومین را بگوید إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ  
باشد و قلبش بلرزد یقیناً در مخاطب اثر می گذارد.  
اعتقاد دارم که ایشان از این مرتبه بهره مند بود؛  
خشیت قلبی داشت و خیلی سعی می کرد حدیثی که  
به مخاطب منتقل می کند، قبل از هر کس آثار آن را در  
وجود خود ببیند. ایشان این گونه آدمی بود؛ به تعبیر  
امیرالمومنین (ع) «من چیزی را به شما نگفتم مگر  
اینکه پیش از آن خودم عمل کردم». کاملاً این کلام  
مولاً را آیت الله فاطمی نیا رعایت می کرد؛ به همین  
دلیل بود که در مخاطب بسیار تأثیر می گذاشت.

دیگر اینکه او از شَم روانشناسی و روانکاوی خوبی  
بهره مند بود. یعنی ایشان بارها می فرمود که من  
قبل از اینکه وارد مجلسی شوم حسی به من دست  
می دهد که چه بگویم و اینها چه می خواهند. استاد  
فاطمی نیا این را از الطاف خفیه الهی می دانست.  
این همان روانشناسی عرفانی است که سید حیدر  
آملی روی آن بحث کرده است که ورود به درون انسان  
از طریق حواس ظاهره، خیال و قوه وهم است ولی  
عارف می تواند فارغ از این درها، از دری وارد شود  
که مخاطب هم بی خبر بماند. به نظر من آیت الله  
فاطمی نیا توانست با منبرهای خود دل های مخاطبان  
را تحت تأثیر قرار دهد و تأثیر کلامی خوبی داشته  
باشد. وی بسیار مواظب کلمات خود بود، تهذیب  
نفس داشت، اهل تهجد بود و ذکرهای طولانی  
داشت. گاهی گره هایی در زندگی پیش می آمد و  
ایشان کلیدهای خوبی ارائه می کرد.

**بیشترین تعلق فکری آقای فاطمی نیا در  
حوزه اخلاق و سیر و سلوک عرفان به کدام یک از  
اساتید بود؟**

آیت الله فاطمی نیا آدم فوق العاده و اهل مطالعه های  
زیاد بود. با همه نحله های فلسفی، عرفانی و کلامی  
آشنایی داشت. وی ارتباط روحی و روانی غیر منفصل  
با حضرت آیت الله بهجت داشت. معتقد بود که من  
حضور آیت الله بهجت را بعد از مرگ بیشتر احساس  
می کنم. مولا به کمیل درباره اولیای الهی می فرمود،  
با بدن های خود دنیا را همراهی کردند اما روح آنها  
در ملکوت اعلی است. ایشان این کلام را خیلی  
تکرار می کرد که من حس می کنم آیت الله بهجت  
الآن خلیفه الله شده و بیشتر از حضورش بهره مند  
می شوم. ایشان کتوم بود و ارتباط گرفتن با اساتید و  
اولیا را ابراز نمی کرد. سؤالی درباره علامه طباطبایی  
 مطرح شد. آیت الله فاطمی نیا گفت از خود ایشان  
می پرسم. تسبیح را به دست گرفت، شروع کرد به ذکر  
گفتن، به خلوت خود رفت و فوری جواب را بیان کرد و  
می گفت این را به کسی نگوئید؛ خدا این در را به روی  
ما باز کرده است و ما نباید برای دیگران خودنمایی  
کنیم.

**به عنوان متخصص اگر بخواهید آیت الله  
فاطمی نیا را نقد کنید، چه می فرمایید؟**

نقدی که به ایشان دارم این است که نود درصد  
آنچه می دانست به زبان نیاورد و ننوشت. این سخن  
را بر اساس محاسبه می گویم. من همیشه به ایشان  
می گفتم این حرف هایی که می زنید و می گوئید،  
خیلی قابل استفاده است و دیگران می توانند بهره مند  
شوند، اینها مفاتیح غیب است. ایشان خیلی از  
فضای اجتماعی و سیاسی مخصوصاً فضای ذهنی  
واهمه داشت که بار معانی کلام او را نگیرند و خیلی  
احتیاط می کرد. نقد من به ایشان این است که کمتر از  
آنچه که می دانست، نوشت، گفت و به زبان آورد. استاد  
فاطمی نیا چهره ملی بود و در رسانه ملی صحبت  
می کرد شاید خود همین حجابی بود که خیلی از  
اسرار را نهفته داشته باشد و با خود ببرد.

**آثار ایشان را چگونه می بینید؟**  
آیت الله فاطمی نیا چندین اثر مفید دارد مخصوصاً در  
ادعیه. از بهترین منابع عرفانی ما ادعیه است که امام  
خمینی (ره) فرمود که اندیشه مادر درک و فهم معانی  
بلند ادعیه معصومین (ع) خیلی کوتاه است.

آیت الله فاطمی نیا سیر عجیبی در ادعیه معصومین  
داشت. به نظر صیاد خوبی بوده و صیدهای خوبی  
کرد؛ تازه ها و بدیع گویی های ایشان بسیار زیاد است.  
من راجع به این کلامی که در مناجات خمس عشر  
است «إِلَهِي أَسْتَغْفِرُكَ مِنْ كُلِّ لَذَّةٍ بَغَيْرِ ذِكْرِكَ، وَمِنْ  
كُلِّ رَاحَةٍ بَغَيْرِ أُنْسِكَ» سوال کردم که لذت ذکر چیست  
که امام از هر لذتی غیر از لذت ذکر، استغفار می کند؟  
ایشان فرمود که ذکر از مقوله چشیدن است و آداب  
چشیدن را به من آموخت.  
ایشان برخی مواقع یک یا دو هفته، حتی یک ماه  
خود را پنهان می کرد. می گفتم آقا چه شده؟ چرا  
پریشانید؟ گاهی ثبات روحی و اخلاقی ایشان به  
هم می ریخت و می گفت، چیزی در من افتاده که  
تا بیرونش کنم، زمان می برد؛ به من مجال دهید تا  
خودم را اصلاح کنم. آدمی بود که هیچ اهل ادعا  
نبود.

**درباره نگاه و ارادت ایشان نسبت به حضرت  
امام بگوئید.**

آیت الله فاطمی نیا به امام خیلی ارادت داشت.  
می فرمود امام امانتی را به نام جمهوری اسلامی  
رونمایی کرد که حفظ آن خیلی سخت و سنگین  
است. همیشه نگران این بود که نتوانیم این امانت را  
حفظ کنیم.

بر خیز تا به عهد امانت وفا کنیم  
تقصیرهای رفته به خدمت قضا کنیم  
می گفت چه اشکال دارد ما بتوانیم با خدمت، خیانت  
و کوتاهی های دیگران را جبران کنیم. کنار نشستن،  
مچ گیری کردن و غرغرزدن را قبول نداشت. فوق العاده  
به امام ارادت داشت و امام را قله ای در عرفان، برهان،  
حکمت، فقهت، ادبیات و... می دانست.

ایشان درباره ادبیات حضرت امام می گفت که یکی از  
غنی ترین منابع ادبیات عرفانی بعد از حافظ، سعدی  
و مولوی - که در عصر خودشان می درخشیدند - در  
ایات زمانه ما دیوان امام خمینی است. وی ایات امام را  
می خواند و می گفت ببینید چقدر مضامین عمیقی دارد.  
مژده ای مرغ چمن فصل بهار آمد باز

موسم می زدن و بوس و کنار آمد باز  
می گفت این شعر را اگر کسی از حافظ بشنود شاید  
خیلی مورد اتهام قرار گیرد.

دگه ی زهد ببینید در این فصل طرب  
که به گوش دل ما نغمه ی تار آمد باز  
آیت الله فاطمی نیا می گفت ببینید امام در حوزه  
مضامین ادبی و عرفانی چقدر گشاده دستی می کند  
و از اصطلاحات و عباراتی استفاده می کند که حافظ  
هم جرأت نمی کرد.

**مهمترین نگرانی آیت الله فاطمی نیا درباره  
حوزه های علمیه و مبلغین چه بود؟**

ایشان معتقد بود که طلبه باید جامع فقهت، فلسفه  
و عرفان باشد و جمع این سه، حکمت الهی و علوی  
است. اگر می خواهیم حکمت علوی داشته باشیم  
که ایدئولوژی عصر ظهور و گفتمان مهدویت باشد،  
باید طلبه ها آراسته شوند و در کنار فقهت به فلسفه،  
و در کنار فلسفه به عرفان مشغول شوند و حاصل این  
سه اخلاق و حکمت عملی می شود. حکمت عملی  
محصول این سه است و سخن درست، همین است.

بنیان این سخن متعلق به حکیم ملاصدرا در مفاتیح  
الغیب است. وقتی که علمای ظاهر، ملاصدرا را تکفیر  
کردند، شاه عباس مجلسی تشکیل داد که ایشان چه  
می گوید. ملاصدرا در این مجلس گفت که فراگیری  
عرفان اسلامی برای مردم مستحب و برای علما واجب  
عینی است. یکی از علمای ظاهر گفت که این عرفان  
اسلامی چیست که برای ما واجب است. ملاصدرا در  
پاسخ گفت که «ادراک سر ولایت» است و این هدف از  
راه عرفان، تصفیه نفس، خضوع، خشوع، نخوابیدن ها  
و طول بکاء محقق می شود.

هانری کربن چهل سال در حوزه فلسفه، حکمت و  
عرفان اسلامی کار کرد. استاد دینانی و علامه حسن  
زاده هر دو برای من نقل کردند که ما حاضر بودیم  
که هانری کربن به علامه طباطبایی عرض کرد که  
حضرت علامه، من در محضر تو به سر ولایت شیعه  
واقف شدم. این سخن کمی نیست. سلوک، طهارت  
نفس، بیداری و ریاضت های طولانی نیاز است و آدم با  
عبارات به جایی نمی رسد.

سید حسین فاطمی نیا:

## پدر می گفت بالاترین مدال من این است که مداح و روضه خوان خاندان اهل بیت (ع) هستم



حجت الاسلام والمسلمین دکتر حسین فاطمی نیا فرزند مرحوم آیت الله سید عبدالله فاطمی نیا با اشاره به دوره های مختلف زندگی پدر و فرزاد و فرودهای آن، از سیره عملی و تربیتی ایشان و آثار و تألیفات و دقت علمی و عملی و علاقه و ارادت او به حضرت امام و خاندان ایشان سخن گفت.

که حرف این چنین فرد بزرگی را اطاعت نکنم و آن شاء الله خدمت ایشان می روم و به نحوی از دل او درمی آورم؛ ولی نسبت به مجلسی که ایشان می خواست، برای من قصد قربت متمشی نمی شد. هر کاری کردم قصد قربت متمشی نشد و اخلاص را نداشتم و اگر می خواستم به این منبر بروم قربه الی الله نبود و من منبر را با هیچ چیز دیگر مشوب و مخلوط نکرده ام.

قضیه دیگری را از اخلاص آیت الله فاطمی نیا نقل می کنم. برادر کوچک مان به دلیل تجویز داروی اشتباه در یکی از مراکز درمانی دچار ایست تنفسی شد. او را به بیمارستان بردیم، به ما گفتند که وی را احیا کرده اند و در بخش مراقبت های ویژه بستری است. شب فردا حاج آقا را به مراسم عزاداری شهادت امام حسن عسکری (ع) دعوت کرده بودند. پس از پایان آن جلسه، قرار بود به بیمارستان برویم و جویای وضعیت برادر شویم. حاج آقا به توسل کردن در منابر ملتزم بود. آن شب، شب شهادت امام حسن عسکری (ع) بود و التزام ایشان در درجه بالاتری قرار داشت. اما آن شب، تنها شبی بود که حاج آقا ذکر مصیبت نکرد و از منبر پایین آمد. از ایشان پرسیدم که چرا ذکر مصیبت نکردید؟ حاج آقا گفت، شاید فراموش کردم. گفتم، شما نمی خواستید در حین ذکر مصیبت از ائمه (ع)، فرزندان که در بیمارستان است، یادتان بیاید و نسبت به ایشان متأثر شوید و تأثر با ذکر مصیبت اهل بیت (ع) مخلوط شود. حاج آقا، نه تأیید کرد و نه تکذیب. به من گفت که حالا علی الحساب این

که بالاترین مدال من همین است که مداح و روضه خوان خاندان اهل بیت (ع) هستم.

وی قضیه ای نقل می کرد که شیخ جعفر شوشتری تا آخرین روز عمر منبر را ترک نکرد؛ برای اینکه از منبر و تبلیغ چیزی به او نشان داده بودند.

آسید اسماعیل، پدر آیت الله فاطمی نیا تعریف می کرد که در نجف مهمان آقای خوئی بودیم. آقای خوئی نزدیک ایام اربعین، من و آقای مدنی را به شام دعوت کرده بود، روی پشت بام خانه سفره انداخته بودند و شام می خوردیم. پدر بزرگ ما به آقای خوئی می گوید که ما در تبریز مجالسی داریم ولی دلم پر می زند که زیارت اربعین در کربلا باشم. آقای خوئی دست خود را روی سینه پدر بزرگم می گذارد و می گوید، من به نیابت از طرف شما به کربلا می روم و زیارت اربعین را انجام می دهم، شما به مجالس خود برس. بزرگان، مجالس و منابر را در این سطح می دانستند. ما ظاهری از مجالس و منابر می بینیم. حاج آقا می گفت که صاحبان عزا که در رأس آنها حضرت زهرا (س) و ولی عصر (عج) هستند به این مجالس اشراف دارند و عیناً صورت این مجالس به حضرت زهرا (س) گزارش می شود. همیشه تأکید حاج آقا این بود که با خلوص به مجالس اهل بیت (ع) بروید. یکی از بزرگان که خیلی عزیز است، با تماس تلفنی حاج آقا را به مجلسی دعوت کرد اما ایشان نپذیرفت. آن بزرگوار، بسیار اصرار کرد اما حاج آقا باز هم قبول نکرد. بعد از قطع تماس، حاج آقا دید که ما شاهد قضیه هستیم، گفت، من این قدر بی ادب نیستم

به صورت مختصر زندگی نامه آیت الله فاطمی نیا را تشریح کنید.

آیت الله فاطمی نیا متولد ۱۳۲۵ شمسی در تبریز است. پدر ایشان مرحوم آسید اسماعیل اصفیایی شندآبادی از بزرگان تبریز و انسان راه رفته ای بود. اولین معلم آیت الله فاطمی نیا پدرشان بود. ایشان می گفت که در طول سال، دوازده روز یعنی بیست و یک ماه رمضان و روز عاشورا، درس ما تعطیل می شد و حتی اگر پدر بزرگم به سفر می رفت من را با خود همراه می برد تا درس تعطیل نشود.

با اهتمام و پشتکاری که پدر بزرگم در باره تحصیل فرزند خود داشت، آیت الله فاطمی نیا در سیزده سالگی حافظ کل قرآن شد و هزار بیت شعر الفیه را از آخر به اول می خواند. امیرزا جواد آقا سلطان القراء از اساتید آیت الله فاطمی نیا در تبریز و صاحب رساله و مرجع بود. ایشان گفته بود که پدر در نوجوانی مجتهد است.

پدر بعد از اینکه تا سطوح نزد امیرزا جواد آقا سلطان القراء در تبریز درس خواند، در سن ۱۷ یا ۱۸ سالگی به قم مراجعت کرد، در حوزه علمیه قم در مدرسه حجتیه و مدرسه فیضیه اقامت گزید و در دروس اساتید مطرح آن زمان شرکت کرد.

آیت الله فاطمی نیا حافظه خیلی عجیب و فهم بالایی داشت لذا از همکلاسی های خود جلوتر بود و خیلی از دروس را به صورت خصوصی نزد اساتید می خواند.

چرا حاج آقا به سمت منبر و خطابه رفتند؟ حاج آقا درباره منبر و خطابه همیشه می گفت



مسئله را مسکوت بگذار.

آیت‌الله فاطمی نیا جایگاه بالایی برای منبر قائل بود. آثار خلوص ایشان را دیدیم و اهل بیت (ع) از خادم خود پذیرایی خوبی کردند. این برای ما درس آموز بود و بالاترین درس برای من این بود که خدا چگونه دوستانش را عزت می‌دهد و آنها را تنها نمی‌گذارد.

### 🏠 درباره آثار تألیفات و تحقیقات آیت‌الله فاطمی نیا بفرمایید.

حاج آقا نزدیک به بیست سال روی تصحیح شرح صحیفه ریاض السالکین تألیف مرحوم سیدعلی خان مدنی کار کرد. این کتاب مصدر بود و پدر نسخه‌هایی از ریاض السالکین داشت که متعلق به زمان حیات مؤلف بود. محصول تلاش‌های ایشان در این موضوع به زیور طبع آراسته نشده است؛ این اثر به زبان عربی است و اگر چاپ شود ۲۰ جلد خواهد بود.

آیت‌الله فاطمی نیا جلسه هفتگی داشت و در این جلسه هفتگی دو تن از علمای تهران، حاج آقا و آقا زاده آقای قاضی، آسید محمد حسن حضور داشتند. این جلسات هفتگی چندین سال ادامه داشت و حضار به تصحیح، تحقیق و اخراج مصادر ریاض السالکین مشغول بودند.

اخراج مصادر مهم است. قدما در کتاب‌های خود می‌نویسند «قال بعض الاعاظم»، پدر به شوخی می‌گفت، خدا پدرت را بیامرزد اسمش را می‌آوردی دیگر!

منیت در وجود حاج آقا نبود؛ اما بحث علمی که پیش می‌آمد، می‌گفت، در کتاب‌هایی که نوشته‌اند «قال بعض الاعاظم»، نود درصد حدس اول من صائب در می‌آید که منظور مؤلف چه کسی است و ده درصد حدس دوم صحیح است.

حاج آقا کتابخانه ۵۰ هزار جلدی شخصی داشت. هر کتابی که بر می‌داشتید، ایشان با اشراف کامل می‌گفت که در چه موضوعی است، چه کتاب‌هایی درباره این موضوع وجود دارد، موضوع را چه کسی از چه کسی گرفته است و بعدا چه کسی این موضوع را از او اخذ کرده است. وجوه امتیازات کتاب‌ها بر همدیگر چیست؟ و...

وقتی نویسنده‌ای می‌گوید «قال بعض الاعاظم»، آن را در ادامه جمله‌ای می‌آورد. آیت‌الله فاطمی نیا با طرز تفکر گذشتگان به گونه‌ای آشنا بود که می‌گفت فلان جمله جز از فلان شخص صادر نمی‌شود. فلان عالم آثارش اینها است و این حرف در فلان اثر اوست.

یکی از بزرگان که مرد بزرگ و از علماست، در یکی از کتاب‌های خود جمله‌ای را منتسب به ابن عربی نوشته بود و گفته بود که من هر چه آثار ابن عربی را گشتم، این جمله را پیدا نکردم. حاج آقا گفت که آن عالم خیلی عزیز است - و با تعظیم از او یاد کرد - اما این جمله که گشتن نمی‌خواهد. این جمله را از ابن عربی نوشته‌اند اما منظور ابن عربی نیست بلکه منظور قاضی ابن عربی است.

تصحیح و تعلیق تفسیر ملاصدرا، شرح غزل امام خمینی (ره)، شرح دعای غیبت حضرت ولی عصر (عج)، چهل حدیث و اثری که بیش از هزار

حکمت گردآوری شده از آثار آیت‌الله فاطمی نیا است. ایشان روی آثار ابن عطا خیلی کار کرد. همچنین کتاب مفضلیات از آثار دیگر آیت‌الله فاطمی نیا است. حاج آقا بر ادبیات عرب تسلط داشت؛ در جلسه‌ای در یکی از کشورهای عربی حضور داشتیم. این جلسه با حضور هفت تن از علمای ادب آن کشور شروع و در نهایت به صورت تعیینی حاج آقا مدیر جلسه شد. خودم شاهد بودم که در آن جلسه، یکی از ادبای عرب به یکی از دوستان خود زنگ زد و گفت: «بیا اینجا؛ علامه‌ای آمده و اگر توانستی بیافقط تماشا کن». حاج آقا این مقدار اعجاب آنها را برانگیخته بود.

حاج آقا در ۲۴ سالگی جلد اول تفسیر ملاصدرا را تصحیح و منتشر کرد. بخشی از این کتاب افتادگی داشت و تمام نسخه‌ها که به این افتادگی می‌رسیدند می‌نوشتند «کذا فی الاصل» ما این را اینگونه یافتیم؛ جمله‌ای است که ۵ حرف از آن مانده است. حاج آقا می‌گفت که من شش ساعت به این عبارت نگاه کردم تا بدانم این جمله چیست؛ کسی که شش ساعت نگاه کند باید خیلی به قبل و بعد آن اشراف داشته باشد.

حاج آقا خدمت علامه رفت. هر قسمتی که تصحیح کرده بود را نزد ایشان قرائت می‌کرد و بعد از تأیید علامه، کتاب برای چاپ می‌رفت. البته ایشان فقط روی جلد اول تفسیر ملاصدرا کار کرد. حاج آقا می‌گفت، به بخش افتادگی که رسیدم، خدمت علامه گفتم که به نظر من، منظور فلان عبارت است. حالت ابتهجاری به علامه دست داد و سر خود را بلند کرد و اظهار داشت که جز این نمی‌تواند باشد.

آیت‌الله بهجت - در آخرین دیداری که حاج آقا با ایشان داشت - به ابوی گفته بود که آن قسمت از منابع را که می‌پسندید، مکتوب کنید. ما این کار را شروع کردیم و ۱۵ هزار صفحه از دروس و سخنرانی‌های حاج آقا که حاصل ۵۰ سال تلاش و مجاهده علمی ایشان است را پیاده کردیم، مکررات را حذف کردیم و اخراج مصادر شده است. ان شاء الله این اثر بزودی در فضای مجازی بارگذاری می‌شود و برای اهل علم و منبر سودمند خواهد بود.

### 🏠 درباره عشق و علاقه آیت‌الله فاطمی نیا نسبت به امام خمینی (ره) بگویید.

عشق به امام همگانی بود؛ همه به امام عشق داشتند، هنوز دارند و خواهند داشت. این عشق به صورت عام است اما علاقه‌ای که حاج آقا به امام داشتند، ارتباط عرفانی و در بالاترین حد بود.

درباره مباحث علمی به حاج آقا گفتم که شما در این کتابخانه با ۵۰ هزار کتاب، آثار گذشتگان را دیده و با آنها زندگی کرده‌اید. آثار و سطح علمی امام را در مقایسه با آثار علمای ۱۴۰۰ سال گذشته چگونه یافته‌اید؟ به‌والله یاد نمی‌رود. ایشان گفت که امام به لحاظ علمی از یک حیث از همه بالاتر بودند. تعجب من را دید و گفت، والله سخن من از روی تعصب نیست، بحث علمی است. نظر حاج آقا این بود که حضرت امام در عین شهرت، جزو غربا و در حجاب بودند؛ مخصوصاً حجاب معاصرت.

ایشان درباره آثار امام می‌گفت که ما کتب اخلاقی کم نداریم؛ همه بالا و در اوج هستند اما اثری که در قلم امام است، منحصر به فرد است. حاج آقا خیلی روی این جمله تأکید داشت که مرحوم امام غرق در هیچ یک از عرفان‌ها نشد. می‌گفت که در برخی آراء، امام مقابل دیدگاه‌های هزار سال اهل عرفان یک تنه می‌ایستاد و مثال‌هایی ذکر می‌کرد. حاج آقا درباره شطحیات در فرجام عشق نوشته است که شطحیات را همه برای سالک، مرتبه می‌دانند، اما امام می‌گوید این نقص است و نه کمال، و به حسب عقلی یا نقص در سالک است یا نقص در سلوک است یا نقص در استاد. امام با تمام حریت مقابل هزار سال علمای عرفان ایستاد. حاج آقا می‌فرمود که امام خوب عارفان را خوب می‌دانست، اما زوائد و ضایعات عرفان را ضایعات می‌دانست.

وقتی وصیت‌نامه امام توسط رهبر معظم دام ظلّه قرائت شد و به جمله «اکنون با دلی آرام و قلبی مطمئن...» رسیدند؛ بحث مجلس و منبر نبود، ساعت سه نصف شب و در خانه، شاید دقایقی به نماز صبح بود، حاج آقا به خود من گفت که اگر جای امام را بعد از فوت و قبل از رفتن، به ایشان نشان نداده بودند این جمله را نمی‌نوشت. این مطلبی است که ناقصی غیر از حقیر ندارد.

اما درباره بیت امام و همسر مکرمه ایشان؛ همه خاندان امام، ذوی الحقوق ملت هستند. نه اینکه ما معاصر هستیم، تا ایران و ایرانی وجود دارد خاندان امام ذوی الحقوق همه ایران و ایرانی‌ها است. آیت‌الله فاطمی نیا از صبیبه‌های امام خیلی با اجلال یاد می‌کرد؛ از خانم زهر امصطفوی و همسر مرحوم حاج احمد آقا یاد می‌کرد که همه این خاندان بزرگ و بزرگ‌زاده هستند.

در اینجا جمله‌ای از حاج آقا درباره مرحوم احمد آقا خمینی عرض کنم. اواخر عمر حاج احمد آقا بود. در یکی از مراسم سالگردهای رحلت حضرت امام، در مرقد از حاج آقا دعوت کرده بودند. حاج آقا از آن مجلس که برگشت سخن عجیبی گفت که تنها ناقل آن من هستم. نمی‌دانم حاج آقا چه دیده و چه گذشته بود، اما این جمله را با امانت تمام نقل می‌کنم که «حاج احمد آقا آن قدر لطیف شده که کمتر کسی را به این لطافت دیده‌ام».

از خدا به حرمت حضرت زهرا (س) می‌خواهیم که خَلَف مرحوم احمد آقا آیت‌الله سید حسن خمینی - عزیز دل همه ما و یادگار این خاندان که همه ما به ایشان عشق می‌ورزیم - را مستدام گرداند و حفظ کند؛ ایشان بزرگواری کردند، با پیام زیبایی خود و خیلی برای ما تسلی بود و آقا زاده بزرگوار ایشان هم تشریف آورده بود و از این خاندان جز این متوقع نیست.

🏠 در پایان اگر نکته یا مطلبی دارید، بفرمایید. ان شاء الله ما قدر دان رهبر معظم انقلاب باشیم. منویات پدرم را من از همه بهتر می‌دانم. در خلوت آن عشقی که بین پدر و رهبر معظم انقلاب می‌دیدم ادامه همان عشقی بود که به حضرت امام داشت. من افتخار می‌کنم فرزند شخصی هستم که تا آخرین لحظه قلب او در سینه به عشق رهبر می‌تپید.

## سفرهای رنگی

مصطفی سلیمانی اروان شناس  
دبیر بخش خانواده



### [تقویت خودپنداره] عزت نفس



مواقع کنجکاوی ام گل می کند. به دوروبر نگاهی کردم. هر کس که رد می شد، بلااستثنا نگاهی گذرا به چندتا جوان می کرد و رد می شد. من هم نگاهی گذرا کردم و رد شدم. یاد حرکات و حرف استادم افتادم. می گفت: «جوان اگر احساس بی هویتی و بی شخصیتی کند، باید از او ترسید.»

رسیدم به باجه بلیطفروشی مترو. داخل سالن، پر از غرفه های جور و واجور بود. خانمی از توی غرفه عطر و ادکلن، کاغذ تست یک عطر را ستمم گرفت و گفت: «آقا ببخشید. امکانش هست یک لحظه وقتتان را به ما بدهید و عطرهای ما را آزمایش کنید؟» به ساعت اشاره کردم و گفتم: «ببخشید؛ خیلی دیرم شده. در ضمن ما گلاب می زنیم.» خندید و گفت: «تشریف بیاورید، گلاب خوب هم داریم.»

تندتند از پله های ورودی مترو رفتم بالا. مواظب بودم که عمام زیر کفش هام نرود. با این لباس نمی توانستم تندتند راه بروم. رسیدم بالای پله ها. جمعیت زیادی منتظر مترو بودند. دو طرف مترو پر بود از آدم هایی که ظاهر امثال من عجله داشتند. آن قدر زیاد بودند که آدم حس می کرد آمده اند تظاهرات. صدای نزدیک شدن قطار به گوشمان رسید. همه هم ای افتاد توی جمعیت. همگی تکانی خور دیم و بیشتر به سمت جلورفتیم. خانمی از پشت بلند گومدام تذکر می داد که لطفاً پشت خط زرد بایستید. خیلی ها گوششان بدهکار نبود. حتی به نظرم بعضی ها عمداً پاشان را جلو و عقب می بردند. خدا خدای مردم مترو زودتر برسد.

در مترو درست جلوی پای من باز شد. جمعیت از پشت سر هلم داد و پرت شدم توی واگن. با هزار جور بدبختی، از لابلای آدم ها میله را گرفتم. کیپ تاکیپ همه به هم چسبیده بودیم. صدای موبایل یکی از مسافرها درآمد. خواست دستش را از میله جدا کند و به جیبش برساند، اما نتوانست. خدا را شکر کردم که دست چپم را به میله گرفته ام و می شود ساعت را چک کنم. یک لحظه احساس کردم که آدم پشت سری ام خودش را کلاول داده و به من تکیه کرده. حس خوبی نداشتم. تکانی خوردم و سرم را تا آن جایی که شلوغی اجازه می داد، برگرداندم. به میله روبروی اش اشاره کردم و گفتم: «عزیز جان! می شود میله بغلی را بگیری؟» برگشت و نگاهم کرد. با صدایی که تقریباً همه بشنوند، گفت: «حاج آقا! شما چرا بنز را گذاشتی و سوار مترو شده ای؟!» سرها چرخید سمتم. انگار همه منتظر جواب من بودند. لبخندی زدم و گفتم: «داداش! هنوز قسمت ما نشده. ثبت نام کردم. دعا کن زودتر تقدیم کنند.» مسافر جلویی که بینی به بینی من ایستاده بود، با لب و چشمش اشاره کرد و گفت: «توجهی نکنید.» فکر می کرد لابد من اذیت می شوم یا کم می آورم و تندی می کنم. نمی دانست تمام فکر و ذکرم دیر شدن وقتم بود، نه جواب دادن به آن جوان. بارویی خیال نشد. با پوز خند حرفش را ادامه داد: «بد می گویم؟ لااقل امثال شما بروید بنزتان را سوار بشوید و مترو و اتوبوس را برای ما بدبخت بیچاره ها بگذارید.» آن طرفتر پیرمردی با ریش تراشیده و چشم هایی پر از چروک و گونه هایی پایین افتاده، گفت: «اگر حاج آقا بنز داشت که سوار مترو نمی شد!»

حوصله هیچ بحث و کلنجار رفتنی را نداشتم. یک چشم

تقصیر راننده بود. وسط های راه، دوبار زد کنار. یکبار بنزین زد. یکبار هم رفت پای عابریانک، به حساب زنش پول واریز کرد. با لفت و لیس هاش، راه یک ساعت و نیمه قم-تهران را کرد دو ساعت. می ترسیدم سر ساعتی که قول داده ام نرسم. چند وقت پیش، مراسمی دعوت بودم. بعد از تمام شدن جلسه رسیدم. آن ها هم دیگر دعوتم نکردند. حالا دوباره داشت همان داستان تکرار می شد. کلافگی مثل خوره افتاده بود به جانم. این جور موقع ها دلم می خواهد زمین دهان باز کند و قورتم بدهد.

قبل از ورودی مترو، با خودم گفتم بگذار از کسی که بلد است، مسیر را بپرسم. در آن ثانیه ها، غریبی و غربت مثل سم بود برام. چشمم گیر کرد روی یک آقای میانسال. زیر سایه شبروانی ایستگاه تاکسی، تکیه داده بود به ماشین زردش. کله اش را کرده بود توی گوشی اش و داشت در فندکش را باز و بسته می کرد.

پرسیدم: «آقا! می خواهم بروم برج میلاد. با تاکسی بروم زودتر می رسم یا مترو؟» بدون این که لحظه ای چشمش را از گوشی بردارد، جواب داد: «چقدر وقت داری؟» دستم را تکان دادم تا ساعت از زیر آستین قدام بیاید بیرون. گفتم: «دست پرش یک ساعت دیگر. یعنی تقریباً باید ساعت شش برج میلاد باشم.»

سرش را بلند کرد. تاپ ریزی به سبیل چخماقی اش داد و گفت: «حاجی! برج میلاد را هم می خواهید فتح کنید؟ آن جا را دیگر بی خیال شوید تورا به خدا!» توی دلم به غلط کردن افتادم. خنده روی لبم ماسید. گفتم: «نه بابا! خبری نیست. یک جلسه ساده است فقط!» دستش را گذاشت روی شانهم و گفت: «شما که

لم داده ای توی دفتر کارت، که چیزی نمی بینی. من می بینم که از خروس جوان صبح تا بوق سگ توی این خیابان ها آواره ام. به والله مردم خودشان درد و مرض زیاد دارند. شما دیگر اشکشان را در نیارید!» دوباره نگاهی به ساعت انداختم. دستش را از روی شانهم برداشتم و گفتم: «مشتی! بی خیال. دیرم شده.»

ولسی ول کن نبود. اصلاً برایش مهم نبود که دیرم شده. از این آدم های سبیریش بود. دستش را به ریش نداشته اش کشید و گفت: «حاجی! خدایی اگر آشنایی چیزی داری، دست ما را هم یک جا بند کن!» زدم روی شانهم و گفتم: «به کاه دان زده ای! من سخنرانم. قرار است فقط صحبت کنم. حالا بگو چه جوری بروم؟» او هم دستم را از روی شانهم برداشت و گفت: «جان

به جانتان بکنند، فقط بلدید حرف بزنید. با مترو بروی، زودتر می رسی. هفت تیر پیاده شو، موتوری بگیر!» خدا حافظی کرده نکرده رفتم سمت ایستگاه مترو. با صدای بلند، جوری که بقیه هم بشنوند گفت: «یک دستت درد نکنه ای چیزی هم بگویی بد نیست!» برگشتم دستی تکان دادم.

قدم هام را تندتند برداشتم. هن وهن نفس هام با هر گام، بلندتر در گوشم تکرار می شد و گلووم را مثل چوب خشک می کرد. می دانستم باز هم تقصیر خودم است. این دفعه باید یک ساعت زودتر راه می افتادم. باید زودتر مغازه را تعطیل می کردم. در آن گرمانای راه رفتن نداشتم. چسبیده به نرده، کنار فلافل فروشی، چند جوان سر تا پا چرک، با کمری خمیده، دور هم چمباتمه

زده بودند و سیگار می کشیدند. بی رمق بودند و روی زمین آرام و قرار نداشتمند. دلم گرفت. راه رفتنم را آهسته کردم. این طور



به ساعت بود و یک چشمم به نقشه متر، ساعت پنج و بیست و هشت دقیقه بود. تقریباً هر ایستگاهی پنج دقیقه طول می کشید. شوش و مولوی و خیام را تازه رد کرده بودیم. تا ایستگاه هفت تیر، پنج ایستگاه مانده بود. آن جوان تا صدای «ایستگاه بعد، ایستگاه پانزده خرداد» را شنید، چرخید سمت در، که یعنی می خواهد پیاده شود. همین طور که داشت از لای جمعیت خارج می شد، گفت: «آخوند متروسوار نوبه!» پیرمرد هم، با صدایی که همه متوجه بشوند، گفت: «مطمئن باش دست هیچ کدام از ما به آخوند بنزسوار نمی رسد که متلک بارش کنیم! فقط زورمان به همین آخوندهای متروسواری که مثل خودمان هستند می رسد!» خنده ام گرفت. جلوتر رفتم و دستم را گرفتم. یواشکی نزدیک گوشش گفتم: «پدرجان! این ها جوانند و باعث و بانای همه مشکلات را امثال ما می دانند. حق هم دارند.» پیرمرد با صدای بلند خندید. انگار حرفم به دلش نشست. می خواستم از پیرمرد دوباره آدرس را بپرسم که موبایلم زنگ خورد. آقای کریمی بود. مسئول «همایش کار». صدای اکوی سخنرانی از پشت گوش می آمد. با صدایی که معلوم بود نگران است، گفت: «کجایی حاج آقا؟» دستم را جلوی دهانم گرفتم و گفتم: «نزدیک هفت تیرم!» گفت: «آن جا چه کار می کنید؟ سخنرانی شما ساعت شش است.» آتن رفت و صدا قطع شد. خدا خدا می کردم دوباره زنگ نزنند. نزد، ولی اضطراب را انداخت به جانم. نمی توانستم یک ثانیه هم چشمم را از ساعت بردارم. رسیدیم به ایستگاه امام خمینی. کلی آدم پیاده شد و به جاش، کلی آدم سوار شد. برام جالب بود که این همه جمعیت با مترو این طرف و آن طرف می روند.

چشم چرخاندم سرتاسر واکن رفتم جلوتر تا نقشه مترو را دقیق تر ببینم. دو جوان، که به در تکیه داده بودند، با دیدن من نگاهی به هم کردند و سعی کردند خنده شان را بخورند. دست یکی شان، آگهی استخدام روزنامه جام جم بود. آمدند جلو. یکی شان گفت: «حاج آقا! امر به معروف مگر شرایط ندارد؟» استرسم را قایم کردم. خندیدم و گفتم: «چرا خوب!» آن یکی با لبان کش آمده و چشمان خندان گفت: «آن کلیپی که یک آخوند گیر می دهد به حجاب یک خانوم را دیده اید؟ همان که بعدش یک نفر با کاتر مکتببری می زند به گردن آن آخوند؟» گفتم: «نه، ندیدم.» اتفاق را شنیده بودم. ولی دوست نداشتم در آن موقعیت، این جور بحث ها را بشنوم. خواستم بحث را عوض کنم، گفتم: «ایرانسل داخل مترو خط نمی دهد؟» یکی شان گفت: «حاج آقا! ایرانسل که نشد خط موبایل!» گفتم: «ولی اینترنتش خوب است.» گفت: «اهل اینترنت هم هستید؟ نکند چت هم می کنید؟» گفتم: «کجای کارید؟ من چتر حرفه ای ام.» با تعجب به همدیگر نگاه کردند و خندیدند. بعد از چند دقیقه هم توی ایستگاه بعد، خداحافظی کردند و پیاده شدند. تا صدای «ایستگاه دروازه دولت» را شنیدم، نفس راحتی کشیدم. فقط دو ایستگاه لعنتی دیگر باقی مانده بود. پیرمرد قد کوتاهی از پشت سرم گفت: «کجا می خواهی بروی حاج آقا؟» سرم را به عقب چرخاندم و گفتم: «هفت تیر» با اشاره انگشتت خط قرمز مترو را نشان داد و گفت: «دو تا ایستگاه دیگر داری.» پرسیدم: «چقدر طول می کشد از هفت تیر تا برج میلاد؟» شلوار شل شده اش را از پایین شکمش کشید بالا و گفت: «حدود نیم ساعت طول می کشد.» ساعت را نگاه کردم. چقدر مترو این دفعه طول کشیده بود. پیرمرد زبانش را دور لبش کشید و گفت: «خیر است ان شاء الله. خبری است؟ آن جا همه اش کنسرت و جشن و این هاست.»

- «خبری که نه... همایش کارورزی است. درباره کار.»

- «ای بابا! نفس تان از جای گرم بلند می شود. شما که کار نمی خواهید. شبی سه میلیون برای سخنرانی هاتان

می گیرید.»

حوصله جزو بحث نداشتم. با سردی گفتم: «نه حاجی! این حرف ها نیست. اهل بیت هم کار می کردند. حضرت عباس معمار بوده. امیرالمؤمنین چاه کن.» جواب سه میلیون را ندادم. تیکه انداختنم نمی آمد.

«ایستگاه طالقانی» را که اعلام کردند، در باز شد و پسر هفت هشت ساله ای از لای جمعیت آمد تو. ویولون می زد و می خواند. صدای خوبی داشت. شکم و کپل می چرخاند. قرمی داد و مثلاً ترانه می خواند و ملت هر هر می خندیدند. خواستم کمکش کنم. پولم پنجاه هزاری بود. صداش کردم و گفتم: «پنج تومانش را بردار، بقیه اش را بده.» پول را گرفت. از کیف برزنتی ای که دور کمرش بسته بود، می خواست بقیه پول را بدهد. تمام پول خردهایش را شمرد. چهل هزار تومان بیشتر نبود. صورتش را جلو آورد. با صدایی آرام و غمگین، یواشکی گفت: «حاج آقا! فال هم بدم بگیرم. پنج تومانش را فال بگیرم؟ آقا جانم مریض است. از صبح تا شب این جام تا پول کلیه اش دربیاید.» در جوابش حرفی در دهانم نچرخید. دوباره شروع کرد به ویولون زدن و رفت.

سرم را بالا آوردم. آدم های پشت سرم را توی شیشه پنجره قطار می دیدم. انگار بعضی هاشان توی فکر بودند. بعضی هاشان هم ایستاده چرت می زدند.

پیرمرد کلاه نخیش را روی سرش درست کرد و دستم را گرفت. به نقشه اشاره کرد که ایستگاه بعد باید پیاده شوم. ایستگاه «شهدای هفتم تیر». یادم آمد که استاد درس «حکومت اسلامی» می گفت موضوع جلسه شان در آن روز، توژم و انتخابات ریاست جمهوری آینده بوده. حالا هم هیچ چیز عوض نشده و هنوز هم مشکل کار و توژم داریم مثل همان وقت ها.

تا صدای ایستگاه «شهدای هفتم تیر» را شنیدم، سراسیمه خودم را رساندم جلوی در. پیاده شدم. عمام را در آوردم و روی دستم تا کردم تا راحت تر و تندتر راه بروم. کنار پله ها، دوتا خانم دست فروش داشتند کتک کاری می کردند. یکی گیس دیگری را چنان محکم می کشید که نتوانستم نگاه کنم. یکی از زن ها که موهای ژولیده و خیس از عرقش، از دور روسری پیدا بود، به آن یکی می گفت: «تو غلط می کنی می آبی توی ایستگاه من. برو گمشو با آن بچه ات. اصلاً معلوم نیست مال خودت است یا نه؟!» زن دیگر که بچه اش را با چادر به خودش بسته بود، می گفت: «مگر ایستگاه بابات است؟!» لباس های زیر زنانه زرد و سبز و صورتی از توی کیفش ریخته بود روی زمین. زنی که بچه بغلش بود، تا من را دید گفت: «حاج آقا! بیا من را از دست این دیو نفهم نجات بده!» مانده بودم دخالت کنم یا نه. دوست داشتم از غیب ندایی می آمد و تکلیفم را مشخص می کرد. جلو رفتم. ترسیده بودم. یاد درگیری و سرانجام یک حاج آقا برای میانجی گری افتادم.

بالای پله برقی، چشمم به برج میلاد افتاد. موتورسوار جوانی، درست آن طرف میدان هفت تیر، پارک کرده بود کنار تیر چراغ برق. اوضاع موتورش خیلی خراب بود. یک موتور زهوار دررفته بود، که انگار با چسب و سریش قطعاتش را به هم وصل کرده بودند. رفتم جلو و دست دادم. دست من سرد و یخ زده بود و دست او، گرم و زنده.

گفتم: «داداش! مطمئنی این راه می رود؟! خیلی عجله دارم.» ساعت را نگاه کردم. هفت دقیقه وقت داشتم. هندل زد و کلاه کاسکتش را روی سرش محکم کرد و گفت: «حاج آقا! سفت بنشین که می خواهم پرواز کنم.» صورت سیاه شده اش دیگر معلوم نبود. با دیدن موتور دلسرد شده بودم. پیش خودم گفتم سالم برسیم جای شکرش باقی است. اما وقتی راه افتاد، نظرم عوض شد. جوری از لابه لای ماشین ها لایی می کشید، که قلبم آمده

بود توی دهانم. فقط موقع هایی که موتور کج می شد، صدای لق لقیش در می آمد. یاد دفعه قبل افتادم که گوشه قیام گیر کرده بود به پوزه موتور. خودم را جمع و جور کردم. دستم را روی شانه پسر گذاشتم و سرم را نزدیکش کردم: «ما شاء الله عجب دست فرمانی داری برای خودت.» نمی دانم اشک چشم بود یا آب دماغش، که خورد به صورتم. گفت: «کجاش را دیده ای؟ راستی حاج آقا، اوضاع برای شما سکه است دیگر، نه؟» باد چشمانم را می سوزاند. نمی توانستم روبه رو را ببینم. عمامه ام را سفت گرفتم و سرم را پشت سرش خم کردم. گفتم: «بازار چوب خراب شده. خوب نمی خرنند!» دوباره سرش را بر گرداند و پرسید: «چوب؟! چه ربطی به آخوندی دارد؟»

سرم را بردم سمت گوشش و گفتم: «قم نجاری دارم.» کمی به طرف من برگشت و همان حرف کلیشه ای را تکرار کرد که خیلی ها بعد از مطلع شدنشان از کارم می گویند: «ایول! پس از این آخوندهای راحت طلب نیستی؟!» معلوم بود حسابی ذوق کرده و کنجکاو شده. سرش را بالا و پایین کرد و گفت: «آخوند نجار... کار که عار نیست.»

دستم را سفت گرفتم روی عمامه ام و دوباره سرم را به گوشش نزدیک کردم. داشتم می گفتم: «کار آباء و اجدادی مان است. راستش، کمک هزینه حوزه، کفاف اجاره خانه را هم نمی دهد، چه برسد به زندگی توی شهر غریب»، که یک موتوری آمد نزدیکمان. از زیر کلاه کاسکتش نگاه می کرد و گفت: «حاجی! سفت بگیر نیفتی.» بعد گازش را گرفت و رفت.

اول «گیشا»، خوردیم به چراغ قرمز. دختر بچه شیرین هشت نه ساله ای بین ماشین ها می چرخید. می زد به شیشه ها و چیزی می گفت که نمی شنیدم. کنجکاو شده بودم. آمد کنار ۲۰۶ آلبالویی کنار ما و زد به شیشه اش. صورت معصوم و زیبایی داشت. مانتوی مرتبی هم پوشیده بود. گل های روی تلبس از مقنعه سفیدش بیرون زده بود و به چشم می آمد. تا من را دید، خندید و دندان های صدفی سفید فاصله دارش هم از پس لب های خندانم معلوم شد. سلام کرد. موهاش را با دست های کوچکش پوشاند. خیلی شبیه دخترم مریم بود. دلم لرزید. از کیف کوچکش چیزی بیرون آورد و شروع کرد به بازار گرمی. درست مثل یک فروشنده حرفه ای: «خانوم ها! بندانداز فنی صورت دارم. خودتان راحت صورتتان را بند بیدانید. لازم نیست بروید آرایشگاه و بابت دوتا نخ زدن به صورتتان پول بدهید. جوش هم نمی زند. رد هم نمی ندازد...» چراغ سبز شد و صدای بچه گانه اش در شلوغی خیابان گم شد. دلم برای دختر کوچکم تنگ شد. یادم افتاد که چند روزی است موهاش را شانه نکرده ام.

به خودم آمدم و دیدم جلوی ورودی برج میلادم. پول موتور را دادم. نگهبان آمد جلو و محکم بغلم کرد. چهره اش آشنا بود اما یاد نمی آمد کجا هم دیدم را دیده ایم. گفت: «حاجی! یادتان نمی آید روز از دواج امیرالمؤمنین و حضرت زهرا آمده بودید دانشگاه ملایر؟ سر سخنرانی حسابی سؤال پیچتان کرده بودم؟» یادم آمد. همان پسر سریشی بود که بین جلسه تیکه و متلک می انداخت. اسمش مهدی رضایی بود. چندباری هم تماس گرفته بود. گفتم: «تو که داشتی لیسانس می گرفتی! این جا چه کار می کنی؟» همان طور که داشت از فلاسک، چای می ریخت، گفت: «راستش، خدا خیر پسر عموم را بدهد. این جا مشغول بود، دست من را هم بند کرد. همین که یک کم پول در بیاورم، برمی گردم همدان!» گفتم: «قربان دستت! چای نمی خورم مهدی جان! خیلی دیرم شده.» اولین بار بود که برج میلاد را از نزدیک می دیدم.

تا بیایم سالن را پیدا کنم، نصف عمر شدم. ده بار دور خودم چرخیدم و بالا پایین کردم. دست آخر، به آقای کریمی

زنگ زد. گوشه‌ی را سریع برداشت: «حاج آقا! آخرهای جلسه است. بعید است برسی.» صدام داشت می‌لرزید. گفتم: «رسیدم. برجم. بفرمایید کجا بیایم؟» با بی‌حالی و دل خوری گفتم: «دیگر چه فایده؟! الان یکی را می‌فرستم پی‌تان.» سوار آسانسور شدیم. طبقه سوم، سالن همایش‌ها بود. از در پشتی وارد سالن شدیم. از دور برای آقای کریمی دست تکان دادم و روی اولین صندلی خالی نشستیم. آقای کریمی ورودم را اعلام کرد. بعضی‌ها کف زدند. پچ‌پچی هم بین برخی راه افتاد. چند نفری برگشتند طرفم و نگاهم کردند. برخی هم که انگار برق سه‌فاز از کله‌شان پریده باشد، خیره شدند به صورتم.

آقای کریمی از پشت میکروفن گفت: «بفرمایید جلو بنشینید.» دستم را روی سینه‌ام گذاشتم و تشکر کردم. بلند گفتم: «جام خوب است.» نمی‌خواستم جلسه به هم بریزد. هنوز هم سرهایی برمی‌گشتند و جوری نگاهم می‌کردند که انگار بخواهند بگویند: «تو این جا چه کار می‌کنی؟ کی گفته تو بیایی؟!» جو سنگین جلسه اذیتم می‌کرد. مجری

خود آقای کریمی بود. پشت سرش هم مانی‌تور بزرگی بود که تصاویر دیجیتالی زیبایی را نشان می‌داد.

آقای کریمی ساعت‌مچی‌اش را گرفت سمت من و حضار و گفت: «می‌دانم خیلی دیر شده و وقت جلسه تمام شده، اما حیفم می‌آید از آشیخ محمد تقی عباسی چند کلمه نشنویم. چند وقت پیش داشتیم برای تکمیل مهمانان امروز، توی تلگرام و اینستاگرام و فیس‌بوک چرخ می‌زدیم که نمی‌دانم چطور به صفحه حاج آقای عباسی رسیدیم. نگاهش با بقیه فرق داشت. اصلاً بگذارید خودشان از خودشان بگویند. با ذکر یک صلوات از ایشان دعوت می‌کنیم تشریف بیاورند.» جمعیت، یک صلوات دست و پایشکسته فرستادند. گوشه‌های عمام را جمع کردم و با سر رو به پایین، از لابه‌لای صندلی‌ها رد شدم و رفتم بالا. تا رسیدم پشت‌تریبون گفتم: «اگر برای ما هم کف می‌زدید، به جایی بر نمی‌خورد!» صدای خنده چند نفر توی سالن پیچید. بقیه هم، انگار که یخ‌شان باز شده باشد، پنج شش ثانیه کف زدند. کاغذ سخنرانی‌ام را از جیب قدام آوردم و سعی کردم روش

تمرکز کنم. نمی‌شد. تمام اتفاقات این چند ساعت، مثل فیلمی که رفته باشد روی دور تند، از جلوی چشم‌هام می‌گذشت. کاغذ را بالا گرفتم و گفتم: «آمده بودم این‌ها را بگویم، اما پشیمان شده‌ام.» نگاهم را از حضار دزدیدم. کاغذ را دوباره توی جیبم گذاشتم. مانده بودم چه بگویم. حرفی نداشتم. سرم را بلند کردم و چند لحظه بر روی جمعیت نگاه کردم. یک قُلپ آب خوردم و گلووم را صاف کردم:

«بسم الله الرحمن الرحيم. می‌دانم دیر شده. اسیرتان کردم. شرمندهم. با دیدن تهران و اتفاقات توی راه، واقعاً حرفم نمی‌آید. دم‌تان گرم که با کار آفرینی و دستگیری، سفره‌های دیگران را رنگی می‌کنید. همان کاری که امام صادق توی بازار مدینه می‌کرد. هر وقت جوانی پیدا می‌کرد که استعدادش را داشت و پول نداشت، باهاش شریک می‌شد. این طوری کلی تاجر دوروبرش بزرگ شدند. خدا حفظتان کند. والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته.»

## جایگاه عزت نفس

### اشاره:

عزت نفس را به «احساس ارزشمند بودن» تعبیر و معنا می‌کنند. این کیفیت را، می‌توان مجموعه‌ای از افکار، احساسات، عواطف و تجربه‌های زیسته انسان دانست. آدمیان، صرف‌نظر از این که چه سن و جنسیتی دارند، یا در چه زمینه فرهنگی ای هستند، یا دارند در چه جهت و مسیری زندگی می‌کنند، به عزت نفس نیازمندند. عزت نفس، مسأله بزرگی است که بر تمام جهات و ابعاد زندگی فرد تأثیر می‌گذارد. طی بررسی‌های روان‌شناختی مشخص شده است که اگر نیاز انسان به عزت نفس برآورده نشود، دیگر نیازهای فرد نیز عقیم و ارضا نشده باقی می‌مانند. کمبود عزت نفس، سبب محدودیت‌نیازهای گسترده‌تری نظیر میل به خلاقیت و ابتکار، پیشرفت و یاد درک استعداد بالقوه خواهد شد.

### نبود عزت نفس

عزت، در نگاه و دیدگاهی دیگر، به معنای ارجمندی، سرافرازی و گرمی شدن نیز آمده است. واژه «عزت»، نمایان‌گر حالت و کیفیتی است که در آن، انسان شکست نمی‌خورد و مغلوب واقع نمی‌شود.

با این توصیف، ذلت را می‌توان در نقطه مقابل عزت قرار داد. «ذلت، به معنای نبود شرافت و بزرگی است. در حالت ذلت، آدمی به سادگی پذیرای شکست و غلبه و تسلط دیگران خواهد شد. آموزه‌های دینی، با باز کردن ابعاد عزت، آن را از انحصار در ثروت، تجمل‌گرایی و بهره‌مندی از امکانات مادی خارج کرده‌اند و جایگاه آن را در یک دامنه گسترده از بندگی، معنویت‌گرایی و رهایی از محدودیت‌ها، اسارت‌ها، شهوات و دنیاگرایی دانسته‌اند. امیرالمؤمنین علی (ع) در این باره می‌فرماید: «خداوند! برای من این عزت بس که بنده تو باشم. و این افتخار، مرا بس، که تو خدای من هستی.»

### برنامه پیامبران؛ پرورش عزت نفس جوانان

بزرگان تمام ادیان، جوانی را یکی از پرارزش‌ترین نعمات الهی و از سرمایه‌های اساسی بشر معرفی کرده‌اند و اهمیت این موضوع را در روایات مختلفشان به پیروانشان گوشزد کرده‌اند. در سخنی از پیغمبر اکرم (ص) آمده است:

«در قیامت، هیچ بنده‌ای قدم از قدم بر نمی‌دارد تا به این پرسش‌ها پاسخ بدهد: اول آن که عمرش را در چه کاری فانی کرده است، و دوم آن که جوانی‌اش را چگونه و در چه راهی تمام کرده است.»

در برنامه پرورشی انبیاء، توجه به جوانان، توأم با تلاش برای عزتمند کردن آنان بوده است. این برنامه‌ها، در عین حال، رویکردهایی را در راستای مبارزه با عوامل عزت‌زدان نیز داشته‌اند. به گفته قرآن «عزت، تنها از آن خداست و خداوند است که به مؤمنان عزت می‌دهد» (سوره فاطر / آیه ۱۰).

اهمیت و جایگاه عزت نفس، در روایات بسیاری از ناحیه معصومین (ع) عنوان شده است. امام صادق (ع)، در روایتی فرموده‌اند: «خداوند، همه امور مؤمن را به خودش واگذار کرده است، جز آن که اجازه نداده خود را دلیل کند.»

پیغمبر اکرم (ص) در این باره می‌فرماید: «بر هیچ مسلمانی جایز نیست خود را دلیل کند.» و هم‌چنین در روایت دیگری فرموده‌اند: «هر که پذیرای ذلت شود، از مانیت است.»

در واقع، تمام ادیان، به ویژه دین اسلام، با پرداختن به عوامل عزت‌آفرین، به مبارزه با عواملی پرداخته است که ذلت را پرورش می‌دهند، تا از این طریق بتواند فضایی عزتمند به وجود بیاورد و شرایط را برای پرورش کرامت در انسان‌ها هموار و آماده کند.

### عزت نفس و کرامت

در روایتی از امیرالمؤمنین (ع) نقل شده است که به فرزند خودشان سفارش می‌کند: «نفس خود را از هر پستی و دنائتی دور نگه دار.»

در حقیقت، برای آنان که برای کرامت روح خود ارزش قائلند، دوری از ذلت و دنائت، به قدری اهمیت دارد که در این راه، زندگی خودشان را فدا می‌کنند از حضرت سیدالشهداء (ع) نقل شده است که فرموده‌اند: «مرگ در عزت، بهتر از زندگی در خواری است.»

و در روایت دیگری با همین مضمون از امیرالمؤمنین (ع) نقل شده است: «مرگ آری، اما پستی هرگز. کم‌داشتن و فقر آری، اما حاجت نزد دیگران بردن هرگز!»

### جمع‌بندی

با مطالعه مجموع روایات و آیتی که در خصوص عزت نفس وجود دارد، گاه میان مرگ با عزت و زندگی با ذلت، تضادها و تعارض‌های جدی پدید می‌آید. از منظر دیگری، گاه حفظ و نگهداری آبرو و با در خواست‌های ذلت‌بار از دیگران، در برابر یکدیگر قرار می‌گیرند، در چنین وضعیتی نیز، امیرالمؤمنین (ع)، مرگ را بر زندگی، و تحمل فقر را بر اظهار حاجت ذلیلانه ترجیح داده‌اند. در این میان، باید در نظر داشت که همواره لازم است نیازهای زندگی تأمین شوند. صحیح نیست که برای برآوردن عزت نفس، از تأمین حاجت خود و خانواده اجتناب کنیم. آن چه که باید مد نظر داشته باشیم این است که برای تأمین این حاجات، لازم است با حفظ عزت نفس اقدام کنیم. پیغمبر اکرم (ص)، این مهم را در روایتی، این گونه بیان کرده‌اند که: «حاجت‌های خودتان را با حفظ عزت نفس برآورده سازید.»

در حقیقت، اگر بنا بر این باشد که برآورده شدن نیازها، توأم با خدشه‌دار شدن عزت نفس انسان باشند، برآورده نشدنشان برای انسان، بسیار بهتر و قابل تحمل‌تر است. امیرالمؤمنین (ع) در این باره فرموده است: «برآورده نشدن حاجت، از عرضه کردن آن نزد افراد ناشایست آسان‌تر است.»



مرتضی صلحی:

## فردی که عزت نفس پایینی دارد، ناخواسته در بیان خصلت‌های منفی خودش اغراق می‌کند

در گفت‌وگوی پیش رو، مرتضی صلحی، مشاور حقوقی سازمان تأمین اجتماعی، وکیل دادگستری شهر تهران و عضو کانون وکلای دادگستری مرکز، با ذکر برخی توضیحات و مثال‌ها، به بیان دقیق مسأله «تقویت انتقادگر درون» و تشریح نکات مبهم آن پرداخته است.



برخی افراد مشکل دارد؛ یا مثلاً این طور نیست که همیشه از تنها بودن متنفر باشد، بلکه فقط در برخی از اوقات خاص، تنها بودن آزارش می‌دهد؛ یا مثلاً به این نتیجه می‌رسد که آدم پر حرفی نیست، بلکه در چند وقت اخیر، یکی دو بار حرف‌هایی زده که گفتنشان درست نبوده است.

### در مورد نقطه قوت متناظر با نقطه ضعف توضیح بدهید.

برخی مواقع، فرد نقطه ضعفی را در وجود خودش می‌بیند که به هیچ عنوان و از هیچ زاویه‌ای مورد پذیرشش نیست. به عنوان مثال، معتقد است که از پس بحث‌ها و مجادله‌ها بر نمی‌آید، و خودش را بابت این موضوع به شدت سرزنش می‌کند. فکر کردن به نقطه متناظر این موضوع، می‌تواند این طور باشد که فرد، به این نتیجه برسد که ناگاهی باعث می‌شود کمتر بحث‌ها را پیگیری کند، و یا مثلاً دوست ندارد به هر قیمتی که شده حق را به خودش بدهد. این طرز تفکر، باعث می‌شود که فرد، علاوه بر این که نیات خوب خودش را می‌بیند، نیازش را به بهبود مهارت‌های زندگی هم انکار نکند.

### برخی خانواده‌ها، به گونه‌ای با فرزند خود مواجه می‌شوند که میل فرزند برای تعریف کردن از خودش و توجه به نکات مثبتی که دارد از بین می‌رود. این موضوع را با مثال ملموس کنید.

به عنوان مثال، فرزند از موفقیتی که به تازگی به دست آورده است حرف می‌زند، اما والدین، به جای تحسین این موفقیت، پای شکست‌های گذشته فرزندشان را به میان می‌آورند و شروع به نصیحتش می‌کنند. یا مثلاً وقتی فرزندشان از یک تجربه جسات‌تمندانه حرف می‌زند (به عنوان مثال، راه رفتن روی دست)، والدین شروع به دادن هشدارهای پی در پی می‌کنند. یا وقتی فرزندشان از یک حرکت جالب و متفاوت حرف می‌زند، با یک کنایه یا سرزنش، رفتار جالب فرزندشان را نادیده می‌گیرند و تحقیر می‌کنند.

خود نیست. این توصیفات، بر چسب‌هایی هستند که فرد به خودش می‌زند. به عنوان مثال، می‌توان به جای «بینی بی‌ریخت»، این عبارت را جایگزین کرد که «بینی نسبتاً بزرگی دارم»، یا به جای «کمر پهن»، این عبارت را نوشت که «دور کمرم هشتاد سانتی متر است»، یا به جای عبارت «وراجی ارباب رجوع تلفنی را تاب نمی‌آورم»، این عبارت استفاده شود که «زبان بدن کمک می‌کند من راحت‌تر تعامل کنم. وقتی نمی‌توانم بفهمم ارباب رجوع منظورم را فهمیده یا نه، تمرکز را از دست می‌دهم و به هم می‌ریزم».

### منظور از «به کار بردن جملات دقیق» در تهیه فهرست پرسشنامه چیست؟

فردی که عزت نفس پایینی دارد، ناخواسته در بیان خصلت‌های منفی خودش اغراق می‌کند، از واقعیت فراتر می‌رود و به صفات دوست‌نداشتنی خودش پر و بال می‌دهد. به عنوان مثال، به جای این که بگوید «اطلاعاتم در مورد موسیقی، پزشکی و آشپزی کم است»، با مبالغه می‌گوید «آدمی کم اطلاعاتی هستم» و به این ترتیب، بر چسب پرملاتی به خودش می‌زند و اطلاعاتی را که در زمینه روان‌شناسی و سیاست دارد نادیده می‌گیرد. یا مثلاً در توصیف خودش می‌گوید آدم غیر منطقی‌ای هستم و در نظر نمی‌گیرد که این بر چسب فقط از شوهرش شنیده است و خودش و دیگران، چنین عقیده‌ای ندارند. با این وصف، دقیق عنوان کردن خصلت‌های منفی و نقاط ضعف، باعث می‌شود که فرد، با دقت بیشتری به حقایق و واقعیت‌های موجود توجه کند و خودپنداره حقیقی‌تری از خودش داشته باشد.

### چطور می‌توان «کلی‌گویی» را در میان توصیفات تشخیص داد؟

إلمان‌های تشخیص کلی‌گویی، غالباً کلماتی مثل «همیشه»، «هرگز»، «هیچ وقت»، و چیزهایی از این دست هستند. فرد در شرایط کلی‌گویی، یک اتفاق محدود و مختصر را به تمام اوقات، موقعیت‌ها و حالات خودش تعمیم می‌دهد. به عنوان مثال، می‌گوید که در نه گفتن ناتوان هستم، اما اگر کمی دقت کند متوجه می‌شود که فقط در نه گفتن به

### برای تکمیل هشت بند پرسشنامه خودپنداره، مثال‌هایی بزنید که نشان بدهد به چه نکاتی باید توجه شود؟

مطالبی که درج می‌شوند، باید همان توصیفات صادقانه‌ای باشند که فرد در ذهن خودش از خودش دارد. به عنوان مثال:

- شکل و شمایل ظاهری: چشم‌های مشکی و ریز، بینی بی‌ریخت، کمر پهن، لباس‌های رسمی به تنم می‌آیند، پوست لطیف و صاف، و ...

- شیوه تعامل با دیگران: خونگرم و مهربان، زود از معاشرت خسته می‌شوم، ناتوان در نه گفتن، ارتباط‌گیری سخت با غریبه‌ها، خوش‌قول، پرخاشگر و غرغرو، ناتوان در بیان خواسته خود، و ...

- صفات شخصیتی: مهربان با خانواده، زودرنج، گاهی پر حرف، وقتی اوضاع باب میل نباشد پرخاشگر می‌شوم، از این که تنها بمانم متنفرم، و ...

- نگاه دیگران: شوخ‌طبع، مسئولیت‌پذیر و لایق، دمدمی مزاج، نامنظم، کم‌اطلاعات، پر مشغله، و ...

- عملکرد تحصیلی، شغلی و اجتماعی: خیلی استرسی هستم، وراجی ارباب رجوع تلفنی را تاب نمی‌آورم، حالم از کاغذبازی به هم می‌خورد، موقع تعامل با ارباب رجوع، انسانیتیم به حاشیه می‌رود، و ...

- عملکردهای معمول و روزمره: حوصله خانه‌داری را ندارم، عادت دارم کارهای مهم را به تعویق بیندازم، و ...

- عملکردهای روانی: آدم غیر منطقی‌ای هستم، حوصله فکر کردن ندارم، از پس بحث‌ها و مجادله‌ها بر نمی‌آیم، و ...

- عملکردهای جنسیتی: از طرد شدن می‌ترسم، آدم منفعلی هستم، و ...

### آیا حذف «زبان تحقیر آمیز» از فهرست نقاط قوت و ضعف، به معنای صادق نبودن نیست؟ برای ملموس کردن توضیحات، از مثال استفاده کنید.

استفاده از زبان تحقیر آمیز، به معنای صداقت با

# تقویت خودپنداره

محمدسهیلی راد  
(کارشناس ارشد روان‌شناسی)

که حد و مرز موضوع نامشخص شود و نقاط ضعف، بیشتر و عمیق‌تر از آن چیزی که هستند به نظر برسند.

۴. نقاط ضعف، باید با موارد استثنا و نقاط قوت متناظرشان بیان شوند. در واقع، اگر نقاط ضعف، واقعاً جدی و پررنگ باشند، انتقادگر درون، از آن‌ها به عنوان یک اسلحه برای تخریب ارزشمندی فرد استفاده می‌کند.

با این حال، اگر رعایت چهار نکته اخیر، در فهرست‌بندی نقاط ضعف سخت باشد، این امکان وجود دارد که فرد، ابتدا با زبان حال خودش، فهرستی از نقاط ضعفش را ترسیم کند، و در مرحله بعد، فهرست را بازنگری کند. جایگزینی جملات صحیح به جای جملات هیجانی و افراطی، نقش پررنگی در واقع‌بینانه شدن خودپنداره فرد بازی می‌کند.

ب) فهرست کردن نقاط قوت: پرداختن به نقاط مثبت، برای بسیاری از افراد، سخت و آزاردهنده است. برخی فرهنگ‌ها، توجه به داشته‌ها و افتخار کردن به آن‌ها را ناپسند می‌دانند و بر اساس همین سیستم فکری، به فرد، مجالی برای پرداختن به این موضوع را نمی‌دهند. جامعه، با طرد افرادی که خودشان را تحسین می‌کنند، به این موضوع دامن می‌زند و خانواده نیز، غالباً با انتقاد از فرزندانشان راحت‌تر هستند، و حتی در برخی موارد، در مقابل تعریف کودک از خودش، قد علم می‌کنند! با این وجود، اصلاح خودپنداره، زمانی می‌تواند اتفاق بیفتد که فرد، علاوه بر مسلط بودن بر نقاط ضعف، بر نقاط قوتش نیز اشراف داشته باشد. اگر فرد بتواند صفات و خصلت‌های تحسین‌برانگیز خودش را فهرست کند، برای رسیدن به احساس ارزشمندی قدم بزرگی برداشته است.

## تدوین خودپنداره جدید

پس از «فهرست‌بندی» و «بازنگری» نقاط قوت و ضعف، فرد باید تمامیت خودش را، یکجا و در کنار هم ببیند. برای این منظور لازم است به شکلی کاملاً منصفانه و حمایت‌گرانه، فهرست بازنگری شده خودش را بررسی کند. نقاط ضعف در این فهرست، همان خصلت‌ها و صفاتی هستند که فرد مایل به تغییر دادنشان است. وقتی تمرکز فرد بر این است که در عین توجه به ارزش‌های شخصی، برای تغییر خودش اقدام کند، رشد عزت نفس او حتمی است. یک ارزیابی واقع‌نگرانه، کمک می‌کند که فرد، بدون تخریب شخصیت خود، برای تغییر افکار و عملکردهای اشتباهش قدم بردارد.

قوتی که برای خودش می‌شناسد، باعث می‌شود که مشاهدات و خودپنداره او واقع‌بینانه‌تر و حقیقی‌تر شود.

## فهرست کردن خودپنداره

هر یک از ابعاد هشت‌گانه پرسشنامه خودپنداره، می‌تواند شامل موارد متعددی باشند، و هر یک از این موارد نیز، می‌تواند تحت یک عنوان کلی مثل «نقطه قوت» یا «نقطه ضعف» قرار بگیرند. به عنوان مثال، ممکن است در بُعد شکل و شمایل ظاهری، دیدگاه فرد نسبت به بالاتنه خودش بد باشد و آن را به عنوان نقطه ضعف در نظر بگیرد، اما در مورد سبک لباس پوشیدن خودش، نظر مثبتی داشته باشد و آن را نقطه قوت خودش بداند. مجموع نقاط قوت و ضعف فرد در هر بُعد، به طور کلی می‌تواند نشان‌دهنده سطح عزت نفس او در بُعد مذکور باشد و پراکندگی نقاط ضعف در همه ابعاد، نشان‌دهنده پایین بودن عزت نفس عمومی است.

الف) فهرست کردن نقاط ضعف: برای فهرست‌بندی صادقانه نقاط ضعف، فرد باید در مرحله اول، بپذیرد که تمام انسان‌ها نقص و ضعف دارند، و مایلند برای از بین بردن نقائصشان، تغییراتی در خودشان ایجاد کنند. توجه به این حقیقت، می‌تواند تفکر بی‌کفایت‌انگاره فرد را نسبت به خودش تعدیل کند. در این میان، موضوعی که می‌تواند در اصلاح خودپنداره فرد، نقش پررنگی ایفا کند، زاویه نگاه او به نقاط ضعفی است که دارد. فهرست کردن نقاط ضعف، اگر به منزله حمله تخریب‌گرانه نسبت به خود باشد، به هیچ‌وجه نمی‌تواند در جهت رشد احساس ارزشمندی فرد قرار بگیرد. بر این اساس، زبان نگارش و بیان نقاط ضعف، باید ویژگی‌های خاصی داشته باشد. این ویژگی‌ها را می‌توان به اختصار در چهار بند خلاصه کرد:

۱. نقاط ضعف، عاری از هرگونه توصیف و تشریح آمیخته با تحقیر و سرزنش بیان شوند. استفاده از توصیفات و برچسب‌های منفی، باعث می‌شوند که عزت نفس فرد، فرصتی برای بروز و ظهور پیدا نکند.

۲. نقاط ضعف، باید بدون مبالغه و با رعایت واقع‌بینی بیان شوند. تشریح طولانی، توصیف زیاد و پر و بال دادن به نقاط منفی، باعث می‌شود که دقت فرد در مشاهده واقعیت موضوع، تحت تأثیر قرار بگیرد و اغلب با احساسات تحقیرکننده آمیخته شود.

۳. نقاط ضعف، باید بدون کلی‌گویی، و درست متناسب با موقعیت و مشکل بیان شوند. استفاده از کلماتی مثل همیشه و هیچ‌وقت، باعث می‌شوند

عزت نفس پایین، مترادف با درست ندیدن خود است. تصویر ذهنی چنین افرادی از خودشان، یک تصویر تحریف‌شده است. این افراد، خودشان را کاریکاتوری می‌بینند؛ نقاط ضعفشان را بیش از اندازه تخمین می‌زنند، و در عوض، نقاط قوتشان را بسیار کوچک‌نمایی می‌کنند. با این همه، نابهنجاربینی در این افراد، عمومیت ندارد. آن‌ها دیگران را برخلاف خودشان، با دقت و واقع‌بینی نگاه می‌کنند؛ نقاط ضعف و قوت آن‌ها را می‌بینند و به همین جهت، در مقام مقایسه خودشان با آن‌ها، خودشان را بی‌ارزش قلمداد می‌کنند. احساس بی‌کفایتی کردن، از مشخصه‌های بارز افرادی است که خودپنداره نادرستی دارند. تا زمانی که فرد نتواند خودش را واضح و دقیق ببیند، عزت نفس حقیقی نیز نخواهد داشت. از این رو، ارزیابی دقیق از خود، اولین اقدام برای اصلاح خودپنداره است.

## پرسشنامه خودپنداره

برای اصلاح شیوه نگاه به خود، لازم است که فرد با ارزیابی ابعاد مختلف شخصیتی خود، توصیفات را که از شخصیت خودش دارد بازبینی کند و تعاریف تازه‌ای از نقاط قوت و ضعف خودش داشته باشد. این پرسش‌ها، در قالب «پرسشنامه خودپنداره» قابل طرحند و می‌توانند حداقل در هشت بُعد عنوان شوند:

۱. شکل و شمایل ظاهری؛ به معنای نگاه فرد نسبت به وضع ظاهری اندام‌ها و پوشش خودش است.

۲. شیوه تعامل با دیگران؛ به معنای نقاط ضعف و قوت فرد در جریان ارتباطاتی است که با اطرافیانش دارد.

۳. صفات شخصیتی؛ به معنای خصلت‌های مثبت و منفی شخصیتی فرد است.

۴. نگاه دیگران؛ به معنای دیدگاه دیگران در مورد فرد است.

۵. عملکرد تحصیلی، شغلی و اجتماعی؛ به معنای کیفیت مدیریت فرد در انجام تعهداتی است که دارد.

۶. عملکردهای معمول و روزمره؛ به معنای کیفیت عملکرد فرد در برآوردن نیازهای روزانه است.

۷. عملکردهای روانی؛ به معنای عملکرد فرد در یادگیری، فهم و حل مسائل است.

۸. عملکردهای جنسیتی؛ به معنای احساس و عملکرد فرد نسبت به جنسیتی است که دارد.

به هر اندازه که پاسخ‌های فرد در مورد این ابعاد، مشروح‌تر باشد، کیفیت خودپنداره او نیز، ملموس‌تر و مشهودتر خواهد بود. آگاهی فرد به نقاط ضعف و



# پیش‌نیازهای فکری کمبود عزت نفس (قسمت ششم)

مریم تقی‌لو  
(کارشناس مدیریت خانواده)

## ۷. مکانیسم بی‌اعتمادی

فردی با این مکانیسم فکری، بر این باور است که تنهاست و باید تمام کارهای خودش را هم به تنهایی انجام بدهد. او کمک خواستن از دیگران را نشانه ناتوانی و ضعف قلمداد می‌کند؛ میلی به درخواست کردن از دیگران ندارد؛ و حتی معتقد است دیگران، علاوه بر این که نمی‌توانند هیچ کمکی به او داشته باشند، به احتمال زیاد از او سوءاستفاده نیز می‌کنند. علت گرفتار شدن در این سیستم فکری، مواجهه فرد با «ضربه روحی» است.

## انواع ضربه روحی

۱. ضربه روحی مثبت: مثبت بودن در این جا، به معنی خوب بودن نیست؛ بلکه به این معناست که در دوره‌ای از زندگی فرد، اتفاق بسیار «آشکارا» و برجسته‌ای برای او رخ داده است که رد و اثرش، هم‌چنان وجود دارد. این ضربه، غالباً از سوی والدین سمی یا اطرافیان ناسالم به فرد وارد می‌شود. خشونت‌های جسمانی، جنسی، روانی و عاطفی، نمونه‌های بارز چنین اتفاقاتی هستند. به عنوان مثال، می‌توان از تأثیرات والدین کنترل‌گر و سخت‌گیر، و تجربه تجاوز و ضرب و شتم نام برد.

۲. ضربه روحی منفی: منفی بودن در این جا به این معناست که در دوره‌ای از زندگی فرد، آسیب سنگینی به او وارد شده، اما این آسیب، «پنهان» است و به چشم نمی‌آید. این آسیب‌ها را می‌توان در قالب کلی «کمبود» عنوان کرد. والدین سرد، بی‌اعتنا و بی‌محبت، و اطرافیان سوءاستفاده‌گر، باعث می‌شوند که فرد همواره با احساس تنهایی دست به‌گریبان باشد. به عنوان مثال، به ترک شدن عادت کند و حمایت نشدن از جانب اطرافیان را به عنوان یک حقیقت بپذیرد.

## تبعات ضربه‌های روحی

آسیب‌های روانی، بسته به کیفیت و

او در هیچ موضوعی به دیگران اعتماد ندارد، همیشه مراقب است که مورد سوءاستفاده دیگران قرار نگیرد، و به دیگران نزدیک نمی‌شود مبادا طرد و ترک شود. تنهایی، انتخاب فردی است که ضربه روحی منفی خورده است.

## رابطه عزت نفس و مکانیسم بی‌اعتمادی

در ضربه روحی، چه از نوع مثبت، و چه از نوع منفی، فرد نسبت به اطرافیان اعتماد ندارد، در نتیجه، عزت نفس کافی را در خودش نمی‌بیند.

در شرایطی که بی‌اعتمادی فرد، ناشی از خشونت‌های اطرافیان است؛ عزت نفس، در دوران قبل از خشونت، در او وجود داشته، و به دلیل بدرفتاری‌های دیگران از میان رفته است. در نتیجه، فرد برای داشتن عزت نفس، باید آن را دوباره بسازد.

در شرایطی که بی‌اعتمادی فرد، ناشی از کمبود است؛ عزت نفس، به هیچ عنوان شکل نمی‌گیرد. در نتیجه، فرد برای داشتن عزت نفس، باید از ابتدا آن را بسازد.

مکانیسم فکری بی‌اعتمادی، با اعتماد نکردن به دیگران تغذیه می‌شود. از این‌رو، اگر فرد بتواند به اطرافیان اعتماد کند، به تدریج، عزت نفس خودش را نیز «باز خواهد یافت» یا «خواهد ساخت». در فردی که از اطرافیان خشونت دیده است، اعتماد کردن، منوط به یادگیری روش‌های محافظت از خود است.

فرد باید برای مقابله با تهاجم اطرافیان و سوءاستفاده‌های آنان، برنامه‌سازمان‌یافته‌ای داشته باشد تا مجدداً عزت نفس خودش را قربانی نکند. در فردی که از جانب اطرافیان با کمبود محبت و توجه مواجه شده و نتوانسته حمایتشان را داشته باشد، اعتماد کردن، با درخواست از دیگران اتفاق می‌افتد. فرد باید با تکیه کردن به دیگران، و درخواست محبت و حمایت از آنان، به تدریج اعتماد را در وجود خودش رشد بدهد تا بتواند عزت نفسش را شکل بدهد.

ماهیتشان، احساسات ویژه‌ای را در فرد برمی‌انگیزند. اگر فرد دچار ضربه روحی مثبت شده باشد، به دیگران اعتماد نمی‌کند، چون معتقد است اعتماد به دیگران، نتیجه‌ای به جز خشونت در بر ندارد. اما اگر فرد به ضربه عاطفی منفی گرفتار شده باشد، از اعتماد به دیگران اجتناب می‌کند، از این رو که معتقد است اعتماد به دیگران فایده‌ای ندارد.

در آسیب‌های آشکار، تفسیر فرد از دیگران این است که اطرافیان، خیانت کارند و می‌توانند زندگی و آرامشش را به هم بریزند. اما در آسیب‌های پنهان، فرد، دیگران را مفید و مؤثر نمی‌بیند و معتقد است بود و نبود دیگران در زندگی‌اش تأثیر چندانی ندارد.

## احساسات ناشی از ضربات روحی

در فردی که از ضربه روحی مثبت آسیب دیده است، احساس ترس و گناه، بیش از هر احساس دیگری نمود دارد. او از نزدیک شدن دیگران به خودش می‌ترسد و دچار اضطراب می‌شود، و وقتی مورد خشونت قرار می‌گیرد، به طرف مقابلش حق می‌دهد و تلاش می‌کند دلیلی برای مقصر بودن خودش دست‌وپا کند. در فردی که از ضربه روحی منفی آسیب دیده است، احساس تنهایی و طرد شدگی وجود دارد. فرد احساس تعلق و نزدیکی به هیچ‌کس و هیچ‌جان ندارد.

## رفتارهای برآمده از ضربات روحی

فردی که به ضربه روحی مثبت گرفتار شده است، به تمام اطرافیانش شک دارد. از برقراری رابطه فرار می‌کند. از دیگران فاصله می‌گیرد و اجازه نمی‌دهد دیگران نیز به او نزدیک شوند. ترجیح چنین فردی، محدود کردن روابط است، و در نهایت نیز، به دلیل بی‌اعتمادی به اطرافیان، خودش را به انزوا دچار می‌کند.

در شرایط کمبود (ضربه منفی)، فرد از دیگران کمک نمی‌خواهد، به آن‌ها امیدوار نیست و منتظر نیست که از جانب آن‌ها حمایت شود.



امام خمینی:

«مسئله غدیر، مسئله ای نیست که بنفسه برای حضرت امیر یک مسئله ای پیش بیاورد، حضرت امیر مسئله غدیر را ایجاد کرده است. آن وجود شریف که منبع همه جهات بوده است، موجب این شده است که غدیر پیش بیاید. غدیر برای ایشان ارزش ندارد؛ آن که ارزش دارد خود حضرت است که دنبال آن ارزش، غدیر آمده است. خدای تبارک و تعالی که ملاحظه فرموده است که در بشر بعد از رسول الله کسی نیست که بتواند عدالت را به آن طوری که باید انجام بدهد، آن طوری که دلخواه است انجام بدهد مأمور می کند رسول الله را که این شخص را که قدرت این معنا را دارد که عدالت را به تمام معنادر جامعه ایجاد کند و یک حکومت الهی داشته باشد، این را نصب کن.»

(صحیفه امام؛ ج ۲۰، ص ۱۱۲)